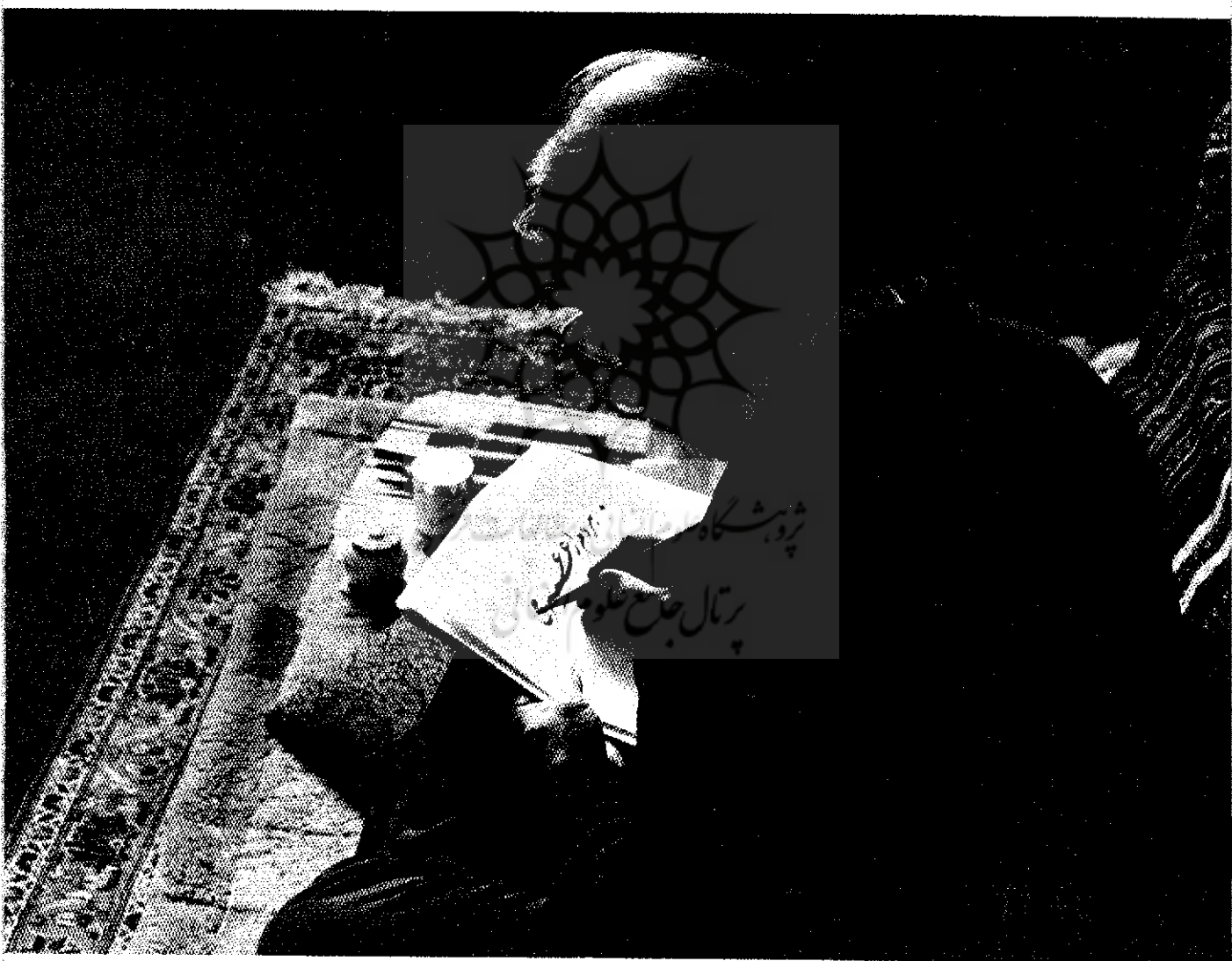


# لبند

پوزش: در این گفتگو سؤال و جواب: «شما در طی سالیان دراز مرارت و تلاش در کار خوشنویسی آیا...» را لطفاً بعد از سؤال: «آیا می‌توان ادعا کرد خوشنویسان معاصر...» مطالعه فرمائید.



# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گفت و شنودی با:

محمد احصائی

## سیر و سلوکی در خط و خوشنویسی

آنچه می‌آید، نخستین بخش از یک گفتگوی طولانی در زمینه شناخت پیشینه و ارزش‌های خط و خوشنویسی با محمد احصائی هنرمند خطاط و خوشنویس نام‌آشنا است که صاحب سهم و ارجی فراخور تأمل و تحسین در روند و اعتبار خط و خوشنویسی معاصر ایران است.

محمد احصائی که سوی کار خط و نقاشی، خود سالها به تعلیم و تحقیق در زمینه ارزش‌های هنر خطاطی و خوشنویسی مشغول است، در این گفتگو حاصل و چکیده مطالعاتش را به گونه‌ای جامع بازمی‌گوید.

هم بدلیل محدودیت صفحات فصلنامه، کوشش بر آن بوده است، تا مگر با رعایت اختصار در سئوالات مطرح شده، امکان را هرچه بیشتر به پاسخ‌ها سپرد، چرا که می‌شود گفت که پاسخ هر سؤال می‌تواند موضوع یا طراح مقاله‌ای مستقل از سایر مباحث قلمداد گردد.

\* درباره شرح حال و چگونگی فعالیت‌های خوشنویسی و خطاطی خودتان بگویید.

بنده از کودکی به جهت تشویق معلمان مدرسه ابتدایی و توجه و تشویق والدینم به خط‌نویسی خیلی علاقه پیدا کرده بودم.

آن موقع رسم بود که محصلان درسهای کتابهای خود را علاوه بر اینکه می‌خواندند و یاد می‌گرفتند باید یک دور هم بشکل خیلی نظیف در دفترچه‌شان بنویسند و بنده سعی می‌کردم تا تکالیفم از دیگر همسالان بهتر باشد و از اینکه بیشتر اوقات خانم معلم دفترچه مرا به دیگران نشان می‌داد مباحثات می‌کردم. بارها شده بود دفترچه‌های مرا برای نشان دادن به همکاران به دفتر می‌بردند. دوسه بار هم مرا با خود همراه بردند. برای اینکه مدیر مدرسه مرا تشویق کند، و من با چه آب و تابی این وقایع را در منزل منعکس کرده بودم.

مسابقه خطی در مدرسه برگزار شده بود و من از کلاس چهارم بین همه شاگردان مدرسه اول شده بودم، روز سه‌شنبه ساعت یازده صبحی بود که سرصف جایزه خود را که قطعه‌ای بود که معلم خطمان نوشته بود مدیر مدرسه به من داد. آن روز، از روزهای فراموش‌نشدنی زندگی‌ام است. مضمون قطعه چنین است:

فراموش مکن حق استادعلم

که برهمت اوست بنیادعلم

بدست امید تو جز یاد نیست

در همان سالهای دبستان، به خصوص تابستانها که فرصت بیشتری بود، مثل بچه های دیگر ضمن آتش سوزاندن در خانه و کوچه، ساعتها هم به مشق خط مشغول می شدم. در اتاقی به تنهایی می نشستم و ظهر از بس که مادرم آماده بودن نهار را فریاد زده بود و من نشنیده بودم، بالاخره در اتاق را باز میکرد تا با آخرین فریاد خشم آلود مرا بر سر سفره بکشانند، کف اتاق را که پوشیده از تمرینهای بچهاش می دید، آن فریاد به اعتراضی ملیح و گاهی به چاشنی پس گردنی بدل می شد و همه خستگی صبح را به تلذذی فراموش نشدنی و خاطره ای دل انگیز مبدل میکرد، خصوصاً که شب هم شکایتی آمیخته به تشویق — برای اینکه هر چه دفتر چه و کاغذ در خانه بود، یکسر توسط حقیر سیاه شده بود — تحویل پدر می شد.

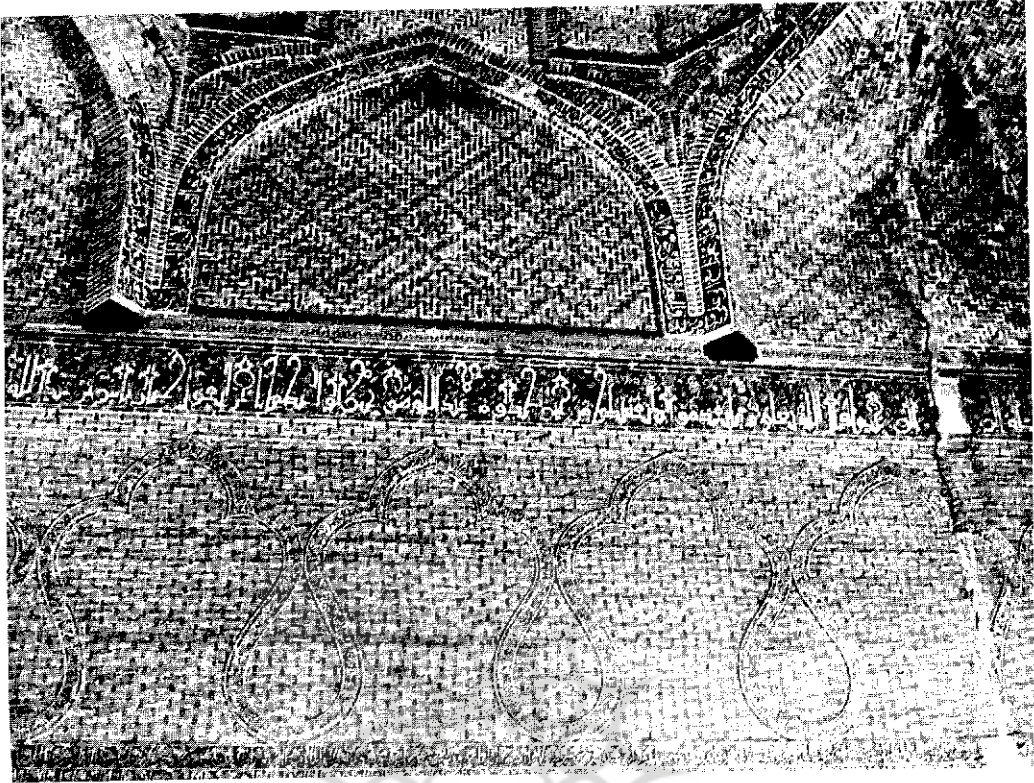
سالهای اول دوره دبیرستان را در قزوین گذراندم. دبیرستان ما در خیابانی بود که انتهای شمالی آن عمارت عالی قاپو از بناهای دوره صفویه بود و بطرف جنوب با طی مسافت کمی مسجد جامع واقع شده بود. در سردر ورودی باغ عمارت عالی قاپو که اداره شهر بانی بود کتیبه ای بسیار زیبا به خط علیرضای عباسی است که در منظر چشم رهگذران اعجاز برمی انگیزد. و کاری که از کنار هم نشان دادن کلمات در طول این کتیبه به چشم می خورد و حالت و صفایی که در نوشتن آن بکار رفته است، برای بنده خیلی خیال انگیز بود. این کتیبه در نرمش و زیبایی ترکیب یکی از آثار مهم این خوشنویس نامی است.

بنده بارها شده بود که زمانی دراز محو تماشای این کتیبه شده بودم و در سال آخر از روی آن مشق هم کرده بودم. تأثیری که در من گذاشته است توصیف پذیر نیست که هنوز هم خودم را زیر تأثیر آن می بینم. محصلانی که در شهرستانها تحصیل می کنند، از

آنجا که وسایل سرگرمی و آفتهای وقت کمتر است، معمولاً اوقات منحصرأ صرف تحصیل می شود. بنده عصرها که به منزل می رسیدم، بعد از اندکی مرور درسها که فقط کفاف قبولی را می کرد، دیگر همه چیز را فدای مشق خط میکردم. ورق حلیبی صاف و شفاف را بدست آورده بودم و روی آن مشق درشت می کردم. بعد از سیاه شدن هر بار آنرا در حوض خانه می شستم و دوباره کاغذ کفاف نمی داد.

گاهی که به امامزاده حسین برای زیارت می رفتیم، من از پدر جدا می شدم و به واریسی نوشته های قبرها خود را سرگرم می کردم. یادم است یک طرف از حیاط بیرونی مان را برای ساختمان مجدد خراب کرده بودند و من چندتا از آجرهای نظامی آنجا را جدا کرده بودم و سر میخ بزرگ و پهن کرده و به تقلید سنگ قبرهائی که در وقفیات امامزاده حسین دیده بودم، شکل «آرامگاه» ها را که به خط ثلث و به طرز خاصی مخصوصاً «ه ه» آخر را گره زده بودند و دیگر نوشته های علامت مانند را روی آنها نقش میکردم. یک روز بعد از ظهر گرم تابستانی که با صدای تِق تِق من که مادرم را نگذاشته بودم استراحتی بکنند، آمده بود چکش و میخ را از دستم گرفته بود و با اوقات تلخی — که هنوز آهنگ صدایش در گوشم است — گفت: تو آخرش سنگ قبر کن می شی!

آن سالها که بنده در دبیرستان محمد قزوینی تحصیل می کردم، ماه مبارک رمضان مصادف با ماههای اول سال شاید خرداد ماه بود. منزل، چون از دبیرستان دور بود، روزه هم می گرفتم، دیگر ظهر را به منزل نمی رفتم. از مدرسه که مرخص می شدم با دوستان به مسجد سلطانی آن روز می رفتیم. آن روزها حضرت آیت الله آقا سید ابوالحسن رفیعی قزوینی ماه مبارک در این مسجد نماز می خواندند و بعد هم به منبر می رفتند، ما هم بعد از نماز پای منبر ایشان به استماع بیانات بسیار شیرین و سراسر حکمت این عالم بزرگوار، جوهر جان را صفا می بخشیدیم. باید عرض کنم البته بنده در آن سن و

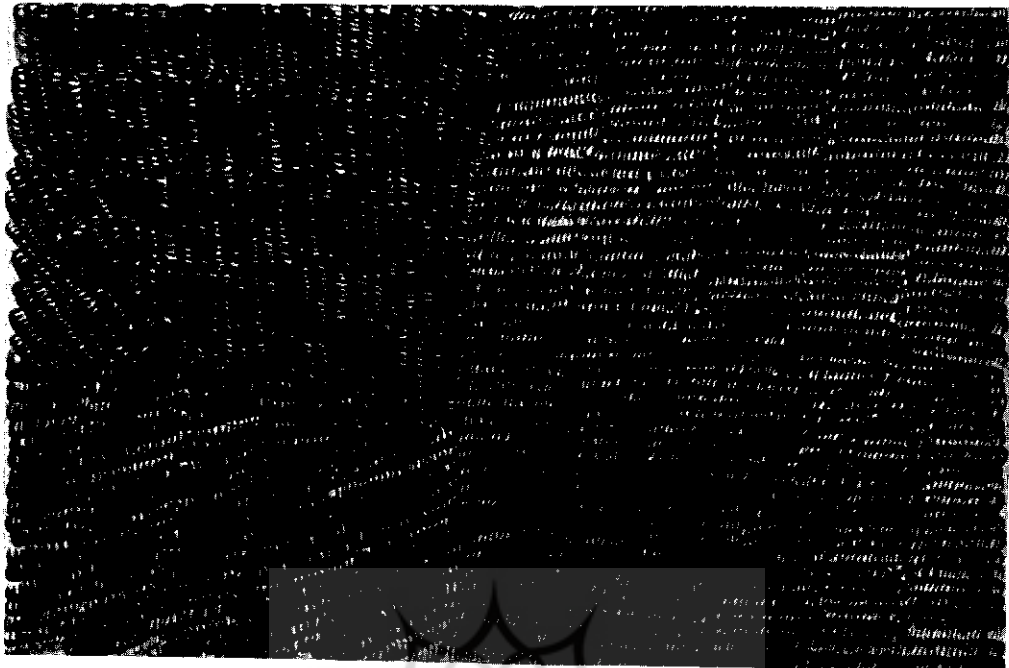


خُنکای لطیف جان بخش آجرهای آن شبستان را در پشت و شانه های خودم حس می کنم و در چشمم منظره کتیبه های بسیار فاخر کلام خداوندی را که با چه زیبایی حیرت انگیزی نوشته و گچ بری شده بود، بطور زنده می بینم. هر دفعه در بین مرور کردن دروس یادم است که چند بار محو این زیبایی های حیرت انگیز آن بنای عظیم مقدس و متعالی می شدم. بنایی که ساختمان و تزئینات آن انسان را بی هیچ واسطه ای با معنی و حکمت متعالی اسلامی رودر و قرار می داد.

باید عرض کنم که این دوسه سالی که در قزوین بودم، فرهنگ اصیل و بالنسبه اسلامی آن روزها که چه در منزل جد پدری و چه در شهر جریان داشت، و گذران وقت در چنان جاهایی، زمینه اصلی و پایه واقعی ذوقها و کارهای بعدی ام شد.

بعد از گذراندن سوم دبیرستان به تهران آمدم و در

سوادی نبودم که از فرمایشات ایشان بهره کافی ببرم، اما لحن گفتار و نوع استدلال ایشان خیلی بدل ما محصلان دبیرستان اثر می گذاشت و من گاهی برای بچه ها یا در منزل بخشهایی از فرمایشات ایشان و عین همان لهجه و حرکات را بازگویی کردم و پدر بزرگم مخصوصاً خیلی خوشحال می شد. بعد از ظهرها که کلاس مرتبی نبود، گاهی برای مرور درسها یا از حفظ کردن مطالب می رفتم به مسجد جامع و در داخل شبستان اصلی روی آجرهای کنار دیوار دراز می کشیدم و درسهای خود را از حفظ می کردم، اما آنچه بیشتر بخاطرم مانده است شکلهای بسیار دل انگیز زیبای متن کتیبه های قرآنی به اسلیمی ها آراسته ای بود که دورتادور شبستان را طی می کرد و در بالای آن مارپیچ عظیمی از نوشته های به خط کوفی بود که دیوار بلند شبستان را در چهار طرف دور می زد. اکنون که این خاطره را برای شما نقل می کنم



نمونه‌ای از سیاه‌مشق مرحوم آقا شیخ مرتضی نجم‌آبادی شاگرد مرحوم میرزا

دانشسرای تهران، تابستان ۳۷، اردویی در رامسر از دانش‌آموزان ممتاز هنر سراسر کشور ترتیب داده بودند که بنده هم از دانش‌سرای تهران در آن اردو شرکت کرده بودم. در بخش مسابقات خطاطی بین همه اول شده بودم، بعد از سازگشت خدمت ایشان واقعه را عرض کرده بودم. چند صفحه از کاغذهای مرحوم پدرشان که میرزارضای کلهر به ایشان داده بودند، به بنده مرحمت کردند و این موجب شد بعد از آن چندبار در منزل پدری ایشان، مرحوم حاج شیخ مرتضی نجم‌آبادی در خیابان حاج شیخ هادی به خدمت ایشان مشرف شدم. دست نوشته‌های مرحوم میرزارضای کلهر و سیاه‌مشقهای ایشان را و بعضی سطرهای ایشان را که از مرحوم پدر ایشان به یادگار برایشان مانده بود یکی یکی به من نشان می‌دادند و توصیف هریک را بسیار دقیق و با احترام مخصوص به آن مرحوم برای بنده شرح می‌فرمودند. مخصوصاً تقویمهایی که میرزا برای ناصرالدین شاه هرساله می‌نوشتند، چندتایی را نزد ایشان دیدم. چند صفحه از

دانشسرای تهران برای آموزش شغل معلمی مشغول تحصیل شدم. در این سالها که همچنان از دوران بسیار خوب و سازنده‌ای برای بنده بود، با استاد بسیار شریف و فهیمی که علم و عرفان و هنر در خانواده‌شان موروثی بود آشنا شدم و تلمذ کردم، ایشان که هم استاد نقاشی و هم استاد خط ما بودند، مرا بکلی در جریان اصلی این هنر اصیل قرار دادند. ایشان با صمعه صدر و بزرگوارانی تعلیم خط همسالان را به عهده بنده گذاشتند. و هم‌کلاسی دیگری داشتم که نقاشی را بیشتر از دیگران بلد بود. او را کمک برای تصحیح کارهای همسالان کرده بودند. معمولاً هم مثل اینکه عمداً دیرتر می‌آمدند. ما دونفر که با شوق و ذوق مشغول کمک به همسالان بودیم، با بارک‌الله، بارک‌الله گفتن ایشان مورد تشویق قرار می‌گرفتیم، اگر مشاهده می‌کردند که مشغول تعلیم هستم، می‌پرسیدند قلمهای بچه‌ها را تراشیدی بابا؟ چه اندازه بنده برای بزرگوارانی ایشان احترام قائل بودم که به وصف نمی‌آید. در سال آخر

مرحوم عمادالکتاب که بطور کامل هم نستعلیقهای آنها را فراهم کرده بودم و هم بیشتر شکسته نستعلیق ها را کار می کردم. چنانکه بعد از اتمام تحصیل از دانش سراب به محضر استاد بسیار گرامی مرحوم سیدحسین میرخانی مشرف شدم در وحله اول پرسیدند پیش کی تعلیم دیده اید؟ بعد از آنچه واقع شده بود عرض کردم بسیار تحسین کردند، فرمودند افراد بزرگ و هنرمندان مهم همیشه زنده هستند و فرقی نمی کند که شما در حضور ایشان تعلیم دیده باشید یا از روی آثار ایشان و این اولین بار درس بزرگی بود که از آن وجود عزیز و گرامی آموختم. بعد برایم به دقت نوشتند: هیچکس در نزد خود چیزی نشد، هیچ آهن خنجر تیزی نشد.

ایشان بهنگام نوشتن خط، قلم را به انگشت وسطی تکیه نمی دادند. قلم به علت کم بودن استکااک با انگشتان خیلی راحت می چرخید و ایشان بسیار چالاک می نوشتند. من آن روز خیلی تعجب کردم. محلّ تعلیم ایشان آن روزها در ساختمانی بود که در کوچه صفیعلیشاه قرار داشت، کلاسهایی به عنوان «کلاسهای آزاد خوشنویسی» که وزارت فرهنگ و هنر تدارک دیده بود. ایشان دو روز در هفته عصرها می آمدند. میز نسبتاً کوچکی در مقابلشان بود با گذاشتن کیف و مقداری قلم و دوات و چند ورق کاغذ پُر می شد. روی صندلی به هنگام نوشتن پای چپ خود را روی پای راست می گذاشتند و از مقداری ورقه های دانشنامه از تنش — دانشکده افسری که به خط خودشان بود و چاپ شده بود تا کرده به عنوان زیردستی بکار می بردند. گاهی دوات را به همراه گرفتن کاغذ در بین انگشتان شصت و سیابه نگاه می داشتند. قلم را بیشتر محرف قسط می زدند. و چنانکه گفتم بین دو انگشت شصت و سیابه می گرفتند و بدون تکیه به انگشت وسطی و به این ترتیب آن را به راحت هرطور که می خواستند می چرخاندند. دستهای ایشان بسیار قشنگ و نظیف می نمود. غالباً از مرکب دوات گله داشتند و مرکبشان کم رنگ بود. ما در



نمونه ای از سیاه مشق مرحوم میرزای کلهر.

دستنویشته ها و سیاه مشقهای پدرشان را به بنده مرحمت فرمودند و فرموده بودند که مرحوم پدرم شاگرد مرحوم میرزای کلهر بودند. و مرحوم میرزای کلهر را مرحوم حاج شیخ هادی نجم آبادی غسل داده بودند در و بای آن سال که منجر به مرگ آن استاد گرامی شد و من اولین بار این موضوع را از ایشان شنیده بودم. آثاری که از استادان دوره قاجار در نزد ایشان دیدم بسیار در بنده تأثیر گذاشت. شماره ای از روزنامه شرف را به بنده دادند و فرمودند یا از روی این مشق کن و یا از روی دفترچه های مرحوم عمادالکتاب. بنده مقداری از دفترچه های عمادالکتاب را از قزوین و مقداری دیگر را از دکان کتابفروشی ای که مُقابل جبهه جنوبی مسجد سپهسالار بود تهیه کرده بودم و ایشان می دانستند و توصیه اکید کردند که حالا که آثار کلهر را نمی توانی بدست بیاوری از روی آن دفترچه ها کار کن.

از آن تاریخ تا کنون نزدیک به سی سال می گذرد. بنده آن روزها منحصراً از روی دفترچه های رسم المشق

ایں روزگار شہزادہ کی کرمی ہے  
 بہت سوگواران لاکھت زمانہ و سرور

آری باطن و محبت  
 ان میں وہ ان کی فرست

پہلے سے  
 میں نے  
 کلمہ  
 کہہ  
 دیا  
 اور  
 وہ  
 میری  
 طرف  
 سے  
 ہے  
 اور  
 وہ  
 میری  
 طرف  
 سے  
 ہے  
 اور  
 وہ  
 میری  
 طرف  
 سے  
 ہے

موسم استاد قبل از شرح بہ کار چند سطر سیاہ مشق می کردند.





بهار دوم خرداد  
 بیرون مجله همدان، بهار دوم خرداد، دفتر نشر  
 بارگاه، روزنامه‌های تبریز، کابل، ارومیه  
 اردیبهشت ۱۳۴۹



نمونه‌ای از کار سازمان کتبهای درسی.

متأسفانه نشد که بنده بیشتر از یکی دو سال در محضر ایشان باشم. حدود سالهای چهل بنده از صبح زود تا شب، چهار پنج جا کار می‌کردم و درس هم می‌خواندم، غیر از معلمی در یکی از مدارس ابتدایی بقیه کارم خطاطی بود.

صبحها در یک مؤسسه بزرگ گرافیک و چاپ کار می‌کردم. در این مؤسسه چند تن نقاش و گرافیست درجه اول بودند و مرحوم شاهمیری و بنده خطاطان آن مؤسسه بودیم. بنده در کنار کار خوشنویسی، در اثر همکاری در آنجا با تجربه‌های گرافیکی و نقاشی، به کشف زبان بصری و کاربرد آموزشی خطاطی پی بردم و در واقع قدمهای اولیه کارهای نقاشی با خط را از همان‌جا شروع کردم. بعد که برای تحصیل نقاشی به

به اصطلاح گرم شود. چندباری که خدمتشان رسیده بودم سیاه مشقها را به بنده مرحمت فرموده بودند. حکمت مکیدن آب نیات را قبل از کار، بعدها با مطالعه‌ای به قرینه دریافتیم: آب نیاتها نیروی ازدست رفته در راه منزل تا دفتر را باز می‌گرداند و روی اعصاب هم تأثیر نیکو می‌گذاشت! در اتاق دفتر ایشان دو میز نسبتاً بزرگ بود که یکی هم مخصوص کار استاد ارجمند آقای حسن میرخانی برادر کهنتر ایشان بود. آن روزها دست‌نوشته آخرین قرآن تستعلیق خود را به چاپ سپرده بودند. یک جلد را به بنده مرحمت فرمودند. به قلم تحریری چند کلمه‌ای که پشت جلد آن برای بنده مرقوم فرمودند، از عزیزترین یادگاری‌های ایشان است که همیشه به داشتن آن مباحث می‌کنم. باید عرض کنم

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از او است  
 به غنیمت ششای دوستم صبح  
 ز فلک راست مسلم نه ملک اصل  
 به جلالت بخورم هر که شایسته است  
 زخم خویشم اگر به نشود به باشد  
 غم و شادی عارف چه تفاوت دارد  
 پادشاهی که کسی بر مایگان است

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از او است  
 تامل مرده مگر زنده کنی کاین دم از او است  
 آنچه در سر سوزیایی سببش آدم از او است  
 به ارادت برم درو که در میانم از او است  
 خنک آن زخم که بر سطح مرا مرم از او است  
 ساقیا باده بشایدی آن کاین غم از او است  
 که بر این در همه را پشت عبادت ختم از او است

سعدیاگر بکند سیل قافانه سیر  
 دل قومی دار که بنیاد بقا محکم از او است

یکی از مواد درسی چهار واحد «خطاطی» بود که شامل شیوه‌های سنتی خط فارسی و طراحی حروف می‌شد. برای تدریس آنها استادی پیدا نکرده بودند. دانشکده به بنده پیشنهاد کرد که این درسها را خودت قبول کن و بنده بعد از گذشت دوازده سال تجربه شاگردی - معلمی را به همراه دریک کلاس تکرار می‌کردم.

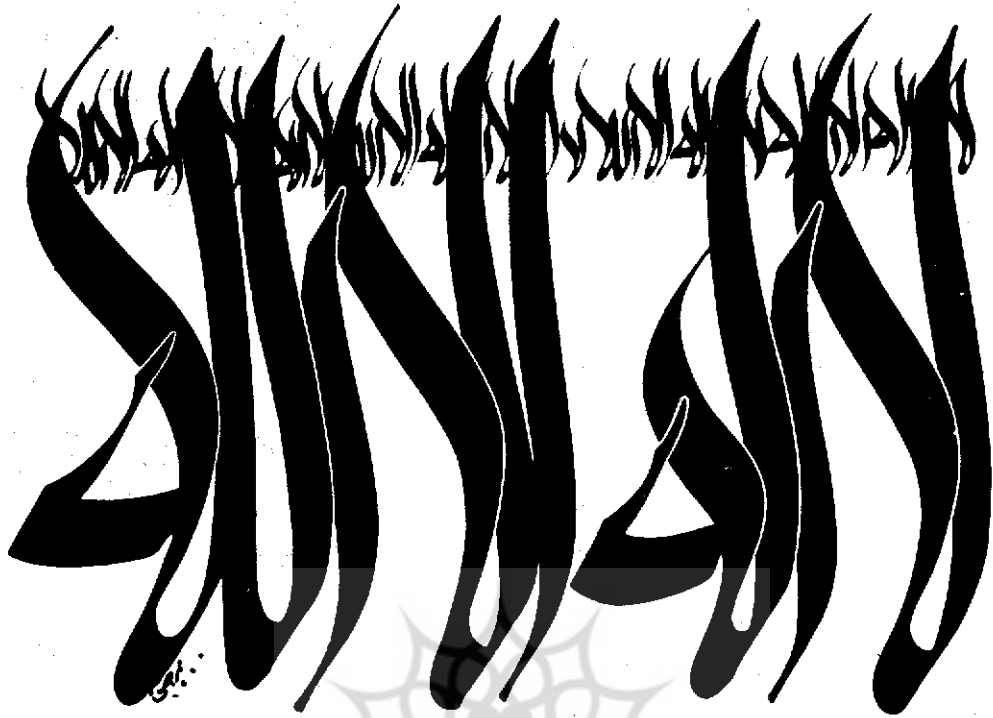
از آن روزها شانزده-هفده سال می‌گذرد و بنده به تدریس با کسب تجربه‌ها و مطالعه شخصی اکنون می‌توانم بگویم کم و کیف این درس در سطح دانشگاهی جا افتاده و حدود و کاربدهای آن و ریز برنامه و از فایده آن، نسبت به این وقت کم، ناراضی نیستم. به تدریس که به اهمیت آن پی برده شده است، بر تعداد واحدها نیز اضافه گشته، حالا با تعداد هشت واحد جزو دروس اجباری و حتمی رشته گرافیک است. منیاب آشنایی بیشتر شما عرض می‌کنم که به چهار عنوان درس دو واحدی: شیوه‌های سنتی خط فارسی، تجربه‌های عملی خطاطی، گرافیک خط، و طراحی حروف تقسیم شده است. با هر نیم سال تحصیلی که حدود پانزده جلسه است، در مقابل اینهمه مطالبکه امروزه درباره خط می‌شود طرح کرد، پیداست که کلاسها به جلسات وعظ و خطابه و احوالپرسی شبیه است. و فرصت کافی نیست که به تمرین و تجربه کافی پرداخته شود. و خیلی که موفق شویم دانشجویان را متوجه می‌کنیم که موضوع چیست! و اکنون بنده در کار برنامه‌ریزی هستم رشته‌ای به نام «رشته خطاطی» برای دوره لیسانس بوجود بیاوریم تا مگر جوابگوی مطالب باشد، انشاء الله. دیگر اینکه الآن کار بنده منحصرأ تدریس همین مواد است در دوسه دانشکده در همین بخش گرافیک و مقداری کار خطاطی و خوشنویسی برای بازار جهت کمک خرج و ضمناً البته به کار اختصاصی خودم که نقاشی باشد می‌پردازم.

صفحه‌ای از یک کتاب به خط محمد اصفهانی.

دانشکده هنرهای زیبا وارد شدم بطور جدی‌تری به کار خود ادامه دادم.

قبل از تحصیل در دانشکده و به همراه آن در سازمان کتابهای درسی ایران که تازه تأسیس شده بود و بنده از بدو تأسیس به آنجا رفته بودم به عنوان خطاط، رسام، گرافیست و بعدها به عنوان مؤلف و کارشناس کتابهای هنر کار کردم. حاصل تجربه‌های آموزشی خط و تجربه‌های شخصی روی خوشنویسی و خطاطی و کار بردهای خط، تألیف یک دوره سه ساعده بخش خط کتابهای هنر دوره راهنمایی و روش تدریس آنها بود. در دانشکده هنرهای زیبا در سال ۴۷ یا ۴۸ رشته جدیدی بنام «رشته گرافیک» به هنرهای تجسمی اضافه شده و بنده با عده‌ای از دانشجویان به این رشته منتقل شدیم.





## \* تفاوت عمده خوشنویسی و خطاطی در چیست؟ آیا می‌توان هر دو را یکی دانست؟

خوش‌نویس به کسی که خوش می‌نویسد، خوب و زیبا می‌نویسد می‌گویند. کسی که قواعد و ضوابط شئنی‌زیباشناختی نوشتن کلمات و خط‌نویسی را رعایت می‌کند و نوشته‌اش زیبا و بقاعده و در عرف زیبایی‌جای قابل قبولی دارد، و سرانجام، بهر عین خط می‌نویسد، به او می‌گویند خوشنویس.

خطاط هم در لغت یعنی خوشنویس و کسی که خوش می‌نویسد و خطاطی به عمل خطاط گفته می‌شود، ولی در اصطلاح و تعریف امروزی می‌توان گفت یک بیان کلی است برای کسی که هنرش خطاطی است و عمل خط‌نویسی را برای بیان خاص هنری بکار می‌برد. بقول مولانا:

هیچ خطاطی نویسد خط به فن

بهر عین خط نه بهر خواندن

نقش ظاهر بهر نقش غایب است

وان برای غایب دیگر بست

خطاطی عمل اندیشمندانه‌ای است که با خط خوش و از گذر سالها به خوشنویسی به انجام می‌رسد. خطاطی گاهی می‌شود در بیان اغراق کلمه‌ای جای تأکید داشته باشد مثلاً سیاه‌مشق نویسی به عنوان یک اثر، یک عمل خطاطی است. یا امروزه با قلم مشقی و عمل خوشنویسی با تهیه نوشته‌هایی به عنوان نشانه یا نقش معینسی یا تهیه علامتی در واقع به عمل خطاطی می‌پردازند. شاید بتوانم، جسارتاً، با بیان این تجربه شخصی مثال روشنتری را ارائه کنم:

اوایل انقلاب، بهار ۵۸، بنده کلام «لا اله الا الله» را — در اندازه متعارف برای یک اطاق یا یک سالن متوسط — به رنگ سبز سیر روی زمینهٔ قره‌ای نوشتم. با تکرار همین کلام در بالای آن که تمام طول صفحه را پر می‌کرد، از بیرون داخل صفحه می‌شد و از طرف دیگر

خارج می‌شد. در نوشتن این کلام حالت پروازگونه شادای بخشی داشتیم. هر چه شد، دیگر در پرداخت صنعتگرانه آن دخالته نکردم؛ کوشش کرده بودم تا معنی کلمه ورشد و تعالی را تصویر کرده باشم.

زمینه نقره‌ای، رنگ بی‌حضورى شد. پس کلام در فضا قرار گرفت. نوار بالایی، تکرار دائمی آذلی و آبدی این کلام بود.

این، یک کار خطاطی بود و آنقدر که خطاطی بود، خوشنویسی نبود. درحالی که فراوان کلام شهادت را به خوشنویسی با اقلام مختلف نوشته بودم. تفاوت در معنی است. پس: خطاطی در صورت عملی است که خوشنویسی در سطح متعالی در آن جریان دارد و در معنی، بیان مقصود خاصی از هنرمند خوشنویس است.

✽ آیا در کنار موج بی‌امان گسترش چاپ، می‌توان با خوشنویسی کتابهای درسی و آموزشی، ارزش‌های این هنر را پاس داشت؟

می‌دانید آموزش زبان برای طفل در چهار مرحله و به چهار طریق و وسیله انجام می‌پذیرد. مرحله اول شنیدن است، یعنی آموزش از طریق گوش کردن انجام می‌شود، مرحله دوم مرحله سخن گفتن و تکرار شنیده‌ها است.

در مرحله سوم که ماههای اول دبستان و سال اول است آموزش زبان از طریق خواندن انجام می‌شود. معلم علامتهایی را که شکلهای ساده شده حروف هستند به کودک نشان می‌دهد و می‌آموزد که هریک چه صدایی دارد و با همدیگر چگونه ترکیب و خوانده می‌شود.

در مرحله چهارم آموزش از طریق نوشتن و تقلید و تکرار انجام می‌پذیرد. طفل از علامتهای ساده شده حروف تقلید و تکرار می‌کند. و بدین ترتیب با گذراندن این چهار مرحله اکنون کودک وسیله‌ای در اختیار دارد که با استفاده از آن می‌تواند بر دانش خود بیفزاید. چیزهای تازه و نو بیاموزد و علم خود را وسعت بخشد. پس در مرحله سوم و چهارم علامات و حروف و کلمات

کتابخانه

فرهنگ و یادگیری

گنبد

کتابخانه

کتابخانه

# ابجد

می شوند وسیله و «ابزار» آموزش.

این موضوع، یعنی اینکه در سالهای اول دبستان به خصوص و تمام دوره های آموزش نوشته در کتابهای درسی از ابزار آموزشی است، وسیله آموزشی است نه «هدف» کلید اعراض بنده در جواب به سؤال جنابعالی است.

عرض می کردم بهتر است از این وسیله آموزشی، کودک هر چه راحتتر استفاده کند و از آن برای مفهوم مطلبی هر چه سریعتر به همین جهت ملاحظه می کنید، کتاب اول دبستان به ساده ترین شکل نوشته شده است که از طرفی کودک در خواندن مطالب دچار اشکال نشود و هم در مرحله چهارم آموزشی یعنی نوشتن و تقلید از نوشته های کتاب دچار زحمت زیاد نگردد.

امروزه خطاطان در طراحی حروف چاپخانه ای سعی کرده اند تا حد ممکن از شکلهای متنوع حروف در ترکیب با یکدیگر بکاهند و تعداد آنها را به حداقل ممکن برسانند. اگر ملاحظه کنید که در شیوه نستعلیق حرف «ب» مثلاً در اتصال به حروف دیگر الفبا، فقط در ابتدا، به نُه شکل متفاوت نوشته می شود؛ آنوقت طراحان که در تهیه حروف چاپخانه ای آن را فقط به یک نمونه تقلیل داده اند، تصدیق خواهید فرمود چه اندازه به سریع خواندن یک نوشته چایی در جهت فهمیدن مطلب به طفل دبستانی کمک کرده اند.

اگر قرار شود کتابهای دوره اول دبستان مثلاً به نستعلیق نوشته شود - تنوع ترکیب حروف و کلمات رعایت گردد و خوشنویس خطاط قلم را به گردش درآورد و در ترکیب کلمات و گُرسی بندی و دیگر نکات فنی ذوق و سلیقه هنری را بکار گیرد - ما که خواسته بودیم این شیوه را از همان ابتدا در کتابهای درسی پاسدار باشیم و حفظ حرمت خطوط سنتی و ملی خود را بکنیم، صفحه کتاب را چون معمایی مقابل کودک دبستانی قرار داده ایم که ابتدا باید به کمک والدین و اهل خبره به حل آن بپردازد و بعد متوجه شود موضوع چیست!

نکته حائز اهمیت دیگر کارهای فنی کتابهای درسی از نظر تألیف و چاپ و توزیع است که برای خودش مطلبی است.

هرساله مطالب کتابهای درسی در تغییر و تحول است. معلمان در کار تدریس روزانه خود به اشکالاتی برمی خورند و به سازمان کتابهای درسی نظریات اصلاحی می دهند. مؤلفان مرتب در بازبینی مطالب به تصحیح و تکامل آنها می پردازند. گاهی در چاپهای جدید مطلبی بکلی عوض می شود و یا در بعضی از متون مواردی است که باید در آن تغییراتی حاصل شود. خوشنویس خطاط برای نوشتن یک کتاب درسی دبستانی یا دبیرستان با مواردی که در عمل مواجه می شود بطور متوسط پنج ماه وقت لازم دارد تا خوشنویسی مطالب، حک و اصلاح و رفع اشتباهات، اعمال نظرات جدیدتر مؤلف، رعایت سلیقه های جدیدتر، در فاصله کلمات و ترکیبات، ریزی و درشتی کلمات مورد توجه، جابه جا کردن و غیره و دیگر مسائل که هیچ قابل پیش بینی نیست؛ به انجام برسد. اگر به گردش کارها و جریان امور سازمان کتابهای درسی و چاپخانه ها وارد باشید، تصدیق خواهید کرد خوشنویسی اینهمه عنوان کتابهای آموزشی - بنده اکنون یادم نیست، بگیریید حدوداً چهارصد عنوان - خیلی مشکلات را بوجود می آورد. همینطوری نمی شود به موقع کتابها را برای اوایل مهر سال آماده ساخت، چه برسد به اینکه حالا یکی، یکی خوشنویسی هم بشود. ملاحظه می کنید که بدین طریق مطمئناً انجام کارها به موقع غیرممکن می نماید درحالی که امروزه با وسایلی که در چاپخانه ها فراهم شده است، حروف چینی مطالب خیلی متنوع

کتابی در هزار صفحه حتی با دوسه روز کم و بیش مطابق میل همه انجام می پذیرد.

\*\*\*

این موضوع که «... کتابهای درسی را چرا به خط نستعلیق نمی نویسند و به خط اصیل و ملی مانا چه می شود...» و بدخطی دانش آموزان را به این جهت می دانند، از موضوعات داغی است که چندسال است والدین غالباً در فرصتهای مختلف بدان می پردازند و البته از آنجا که موضوعی فرهنگی و مربوط به یکی از هنرهای سنتی است، در بدو امر خیلی جذاب و فریبنده می نماید.

ابتدا این نکته روشن شود که در مدارس «حسن خط» در دو وجه و دو منظور مطرح است، یکی نوشته های معمولی است و غالباً هم وسیله نگارش قلم خودنویس یا خود کاری یا مداد است و منظور نوشته های عادی روزانه و انجام تکالیف یا نامه نگاری یا انشاء نویسی است و از این قبیل، که اصطلاحاً آن را «خط تحریری» می نامند و دیگری آن نمونه هنر خوشنویسی و خطاطی است که به عنوان هنر اصیل سنتی و ملی ما است و این در ماده ای جداگانه در درسهای مدارس منظور شده است. و بخشهای مختلف فعالیت های هنری با خط نویسی است با ساعاتی مخصوص بخود و وسایل منحصر و درس آن احتیاج به معلمان متخصص در عمل و تعلیم آن دارد.

می دانید خوشنویسی کاری است ظریف و بسیار مشکل و تحصیل آن احتیاج به صرف وقت و حوصله و دقت زیاد دارد. به همین جهت بهترین موقع یادگیری آن را دوران نوجوانی و جوانی می دانند. از آنجا که در این سنین قدرت درک و یادگیری و فعالیت حافظه و اعمال مکانیکی ماهیچه ها در حدّ اعلاّی آمادگی و نرمش و توانایی است و دست و ذهن انسان هماهنگ دارای ورزیدگی زیاد و مستعد تقلید فراوان است. تجربه شده است در یادگیری آن — به هنگام مشق به خصوص —

لازم است تمام حواس انسان یکجا معطوف و متوجه کار باشد و گرنه هرچه توجه منحرف و منصرف از مشق شود دیرتر تحصیل حاصل خواهد شد و این گونه کار کردن بیشتر از نوجوانان و جوانان ساخته است.

در باره قسمت اول اجازه می خواهم تأکید کنم همه چیز بستگی به همت معلمان دارد.

برای نوآموز کودک غیرممکن می نماید که از روی نوشته ای هم دقت کند که بسیار تمیز و زیبا بنویسد و هم متوجه تمام کمال مفهوم مطلب بشود، زیرا تواناییهای ذهنی او به آن مقدار رشد نیافته است که دو کار را همزمان بتواند صحیح انجام بدهد. برای شما لابد تجربه شده است گاهی که مشغول تحریر مطلبی هستید که احتیاج به توجه و مفهوم آن دارد، از خوش نوشتن کلمات باز می مانید. کودک دبستانی هم همینطور است. کودک دبستانی غالباً در رونویسی برای اینکه نوشته اش خوش خط شود، تمام حواسش را صرف شکل کلمات می کند و طبعاً از دقت و یادگیری و مفهوم نوشته اش باز می ماند.

تازه با این وصف ملاحظه می نمایید که بچه ها چندسال با مرارت زیاد و فشار معلم و والدین کوشش در یادگیری خط تحریری می کنند و سرانجام آنقدر موفق نمی نمایند که اگر در نوجوانی یا سالهای اولیه دبیرستان در ظرف یک ماه با تعلیم درست و همه جانبه کار کنند می توانند به ظرایف آن دست پیدا کنند و این امر چون موضوعی فهمیدنی و نیز تقلید کردنی است برای دانشجویان و مردم تحصیل کرده و با تجربه به یک هفته تقلیل می یابد.

آنوقت ببینید بابت اینکه کودک ما خوش خط شود چه بهای سنگینی می پردازیم! اینها همه برای اینست که به امر حسن خط به موقع نمی پردازیم و عنایت به آموزش و روش تدریس خط و توانایی های یادگیری کودک نداریم.

اینکه عرض کردم همه چیز مربوط به معلم است

اینجاست. و اینکه به این موضوع چگونه پرداخته شود از ظرایف کار و فنون معلمی است.

لازم نیست کودکان مرتب رونویسهای زیاد بنویسند. کودکان در دبستان بیشتر مُقلد رفتار معلم خود هستند. او در نوع مواجهه با چیز نوشتن، از طرز مداد بدست گرفتن و در دفتر چه نوشتن و صحبت های شیرین در تشویق یک نوشته خوش خط و مهربانی ها می تواند منظورهای تربیتی خود را غیرمستقیم اعمال نماید. جای درس دادن و توجه زیاد و جدی گرفتن «خط تحریری» ابتدا در سالهای اول دوره راهنمایی است، و مرحله بعد در سال اول دبیرستان که جزو کتابهای درسی توزیع یک جزوه آموزشی خط تحریری و بیان مسائل ظریفتر و فنی تر آن است و مراقبت دبیران است بطور غیرمستقیم نه به عنوان یک درس و واحد جداگانه.

یکبار دیگر در شروع و رفتن به دانشگاه، حتی هنگامی که جزوه های کنکور برای دیپلمه های شرکت کننده پخش می شود، یک نسخه هم از آن جزوه روش نوشتن خط تحریری توزیع گردد. اگر دبیران در سالهای آخر دبیرستان و استادان گرامی در کارهای روزمره توجه به امر حسن خط دانشجویان نمایند آنوقت است که معنی حرمت نهادن واقعی به این امر مفهوم جامعه شده است و رواج پیدا کرده است. حتی یک صفحه خالی از توجه به امر حسن خط را ملاحظه ننمایند و در این باره مسامحه نکنند. برای مردم جامعه و شاغلین ادارات و موسسات خصوصی و خصوصاً معلمان که اعضای اصلی و مهم و به حق متولیان و صاحبان فرهنگ و آینده کشور و سرنوشت ساز سرمایه های مملکت هستند یک جزوه کاملتر و همه جانبه تری در باره این هنر شریف و سنتی و نمونه های تحریری و هنری آن را تهیه و دو سه سال در ابتدای هر سال برایشان ارسال دارند.

یکی از آفتهای حُسن خط را ورود ماشین تایپ به این کشور می دانند و می گویند: «... از آن وقت که ماشین تایپ به این کشور آمده است، چنین و چنان

شده...» این سخن آفندری اساسی می نماید که احتیاج به استدلال در رد آن نیست. موضوع، بی توجهی ما است به امر خوشنویسی؛ چه ربطی به کم نوشتن دارد. بعلت حجم کار امروزه ماشین تحریر کمک می کند جریان امور و مکاتبات و تکثیر آنها به سرعت انجام شود، چند کلمه زیبا نوشتن اهالی ادارات مطلب دیگری است. وانگهی مگر امروز بجای خود کار یا خودنویس درجیب هر کس و مقابل هر آدمی اداره ای یک ماشین تایپ گذاشته اند که مانع از نوشتن شده است؟

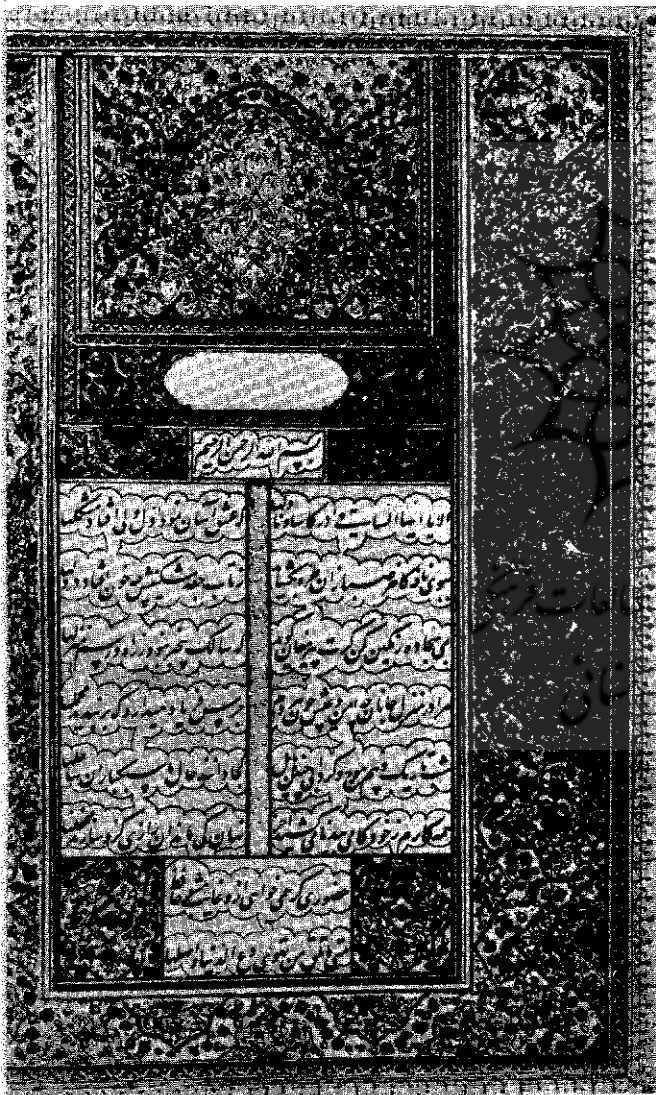
و دیگر خوشنویسی و خطاطی است. چنانکه عرض کردم خط نویسی کاری بسیار مشکل است و از آنجا که از هنرهای سنتی و یکی از اسناد مُهم هویت ملی ما است، باید بدان خیلی توجه شود. بنظر بنده به عنوان درسی رسمی و اجباری شروع تدریس آن از سال آخر دوره راهنمایی و همه سالهای دوره دبیرستان است در تمام رشته ها. در سال آخر دوره راهنمایی به مسائل مقدماتی آن پرداخته شود و با بازیهای دلچسب حروف و کلمات که تقویت کننده ذوق و توجه دانش آموزان است به تدریج با آموزشهای فنی تر و بیان زیباشناختی آن در سالهای آخر دبیرستان تبدیل به امر مهم و مورد توجهی گردد.

اکنون در دوره دبیرستان جای آنست که کتابهای مربوط به زبان فارسی و کتابهای ادبی، سراسر، به خط نستعلیق و توضیحات آنها به قلم شکسته نستعلیق نوشته شود. در دوره راهنمایی هم. و بعضی از متون دیگر کتابهایی که احتیاج به بازیابی و تعویض سال به سال نیست. بدین صورت چشم دانش آموزان نیز با نمونه های خوش نوشته ها بیشتر آشنا می شود و خودش یک نوع مشق نظری است. حتی بنظر می رسد اگر اینگونه کتابها را نفیس تر تهیه کنیم. جوانان، ای بسا، با حفظ و نگهداری آن به عنوان یادگاری از دوران تحصیلی و حفظ خاطره های شیرین گذشته. به ذهن آنها تأثیری نیکو بخشیده ایم.



یک نکته «اما» حائز اهمیت در اینجا هست که مایلیم آن را قدری بشکافیم. ملاحظه بفرمایید! در اطراف ما چه می گذرد؟ هنرمند خوشنویس چه می کند و چه باید بکند؟ زبانم لال، نمی گویم خوشنویسان چه باید بکنند. این فقط برای حقیر است. بنده مثلاً به عنوان هنرمند خطاط آیا باید نقل کننده و ستایشگر آن مطالب و مضامین بی درد سر زیبایی گذشتگان باشم و آنها را به خط خوشی بنویسم و زیبایی صنعتگرانه خود را در

نمونه خط محمد حسین شیرازی.



سرانجام اینکه، جسارتاً می خواهم این را هم عرض کنم که ما «باید» به این نکته بسیار مهم حفظ سنتهای زیبا که سازنده روح بزرگ و تقویت کننده ذوق لطیف یک ملت است، توجه کنیم و «نباید» آن را امرپیش پا افتاده بی اهمیتی تلقی نماییم، حتی اگر محتاج به کار گروهی و صرف هزینه هایی هم بشود.

## \* آیا هنر خوشنویسی در کنار رشد و تنوع هنر در عصر امروز رنگ رخ نباخته است؟

قبلاً باید تفاوتی قائل شویم بین آن خوشنویسی ای که به عنوان «هنر سنتی» سالهاست موجب تلطیف روح ایرانیان بوده و چشم و دل ما را روشنی و صفا بخشیده است، که چه از نظر صورت و چه از نظر مفهوم ستند هویت این ملت است. با آن نوع نگارش یا خوشنویسی افرادی که در گذشته از طریق استنساخ رسالات و کتابها و دواوین شعرا تنها «وسیله» انتقال فرهنگ بوده اند.

این هنر در دست خوشنویسان بزرگ. حتی اگر نوشتن دیوان شعری یا مطلبی را به انجام می رسانند. گویی «خود» هدف بوده که مطلب را بهانه ای نگاشته بوده اند. از این نوع آثار در کتابخانه ها و موزه ها کم نیست و اینها همان اسناد هنرمندی و هنرپروری پدران ما است که هر دو با هم زمانی است از این سرزمین رخت بر بسته اند؛ اما آن هنر رنگ نباخته است زیرا مقوله هنر سنتی که هنر مذهبی و ملی ماست رنگ باختنی نیست چون قضیه امر بوط به مفاهیم و معنویت نهفته در آن است.

هنر مدرن، یک امر بشری است، یک امر زمینی است. یک کار فردی است. عکس العمل شخصی است که هر کس به اندازه ظرفیت دل و خیال «خود» بدان می پردازد. بیان اعتقادات شخصی است نه بیان اعتقادات و معارف قومی. رنگ آن هنر سنتی در مقابل این هنر شخصی باختنی نیست.

معرض دید همگان قرار دهم و اطرافیان را مشغول آن بکنم و مرتب خود و همه را مراجعه بدهم به آن ذوق زیبایسند ظاهری؟ یا این صنعت را که در دست بنده به ودیعت گذاشته شده وسیله ای قرار دهم برای بیان دردی، بیان ماجرای و برای عبرتی؟

ملاحظه کنید این کلام الهی را:

وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ  
وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ.

«الرحمن»

یا همین آیه مشهور که این روزها شعاری همگانی شده است الحمدلله:

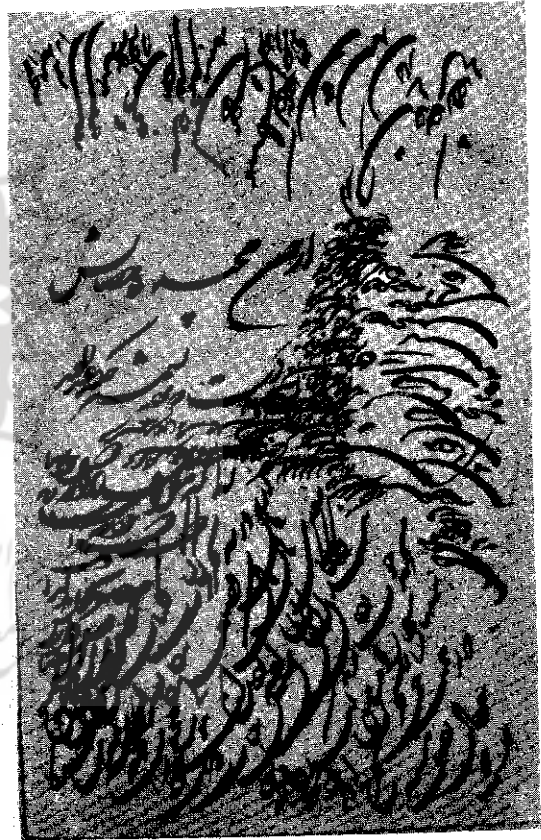
إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِهِمْ أَنفُسِهِمْ.

این دو آیه را در کنار هم بگذارید، دستورهای خداوندی است برای بشر که چگونه زندگی کنند. بنده به عنوان خطاط که از طریق ضبط آن کلام الهی و کتابت آن متصل به وحی می شوم، آیا نباید با همان قلم که آن کلام را می نویسم به عنوان بشر و مخلوق خداوند در اطراف خودم مصداقی را تحریر کنم تا حرمت آنچه را که به من سپرده شده است پاسدار باشم؟ خطاط امروزی میرزا بنویس که نیست.

بنظرم اینگونه فعالیتی است که «باید» یک خوشنویس که از جانب خداوند اجازه یافته است که کلام او را ضبط کند، به این امور هم بپردازد. من هرگاه مصداقی را که می توان از آن عبرت گرفت یا کسانی را برانگیخت که از آن عبرت بگیرند تحریر کنم. می شوم ستایشگر آن کلام الهی. بنده گمان می کنم اگر آن وسیله را با تمسک به آن فیض الهی در درمان دردها و آلام خود بکار گیرم آنوقت توفیق یافته ام جلوه دیگری از زیباییهای سهم بشری نهفته در آن هنر قدسی را ارائه دهم. موضوع حقیقت خطاطی و مفاهیم متعالی آنست. بنده تصور می کنم باید قضیه خوشنویسی و خطاطی معاصر این باشد.

اینچنین که امروزه شما خوشنویسی را اینطوری می بینید و ظاهر آن را رنگ باخته می یابید، آنست که نه مثل آثار گذشتگان هنر فاخر و ستایشگر آن زیبایی ها است و نه به درد امروز می خورد. پس در صورت کاریکاتوری را می ماند. و البته خوشنویسی اینچنین، آری، رنگ باخته است.

هنرمدرن که منتظون شما نقاشی مدرن امروزی است هنری است بشری، بشر امروز چونکه خود را حاکم بر سرنوشت خویش می داند و می پندارد سرنوشت خود را



خط سیدعلی اکبر گلستانه، برای ایجاد این اثر مطلب بهانه ای پیش نبوده است.

خویش رقم می‌زند، پس متصل به جایی نیست. هنر معاصر در اینکه امروزی است و هنرمند با هیجانانجامه خود در تب و تاب است البته واقعی است؛ اما چون پا و ریشه در سنت ندارد البته هم هنر او خالی از حقیقت است و پُرپُری است.

قضیه بشر امروزی در دار وجود مصداق آن حکایت حکمت آمیز مولانا است.

موشکی در کف مهار آشتی

در ر بود...

تا می‌رسد به اینجا:

تورعیت باش چون سلطان‌نه‌ای

خودمران چون مرد کشتیبان‌نه‌ای

اگر آن هنر سنتی و الهی که ریشه در جان

دل و فطرت و معارف ما دارد با مسایل امروزی جامعه

یگانه و همراه می‌بود، اگر پرخاشگر هم بود، اصیل و

دوست داشتنی و مفید بود. چون اگر چه روایت شخصی

و فردی بود اما اندازه و ابعاد آن فراتر از فرد بود. نمی‌دانم

توانستم منظورم را بگویم یا نه؟

نقاشی، اثر اسماعیل جلایر - دوره قاجاریه.

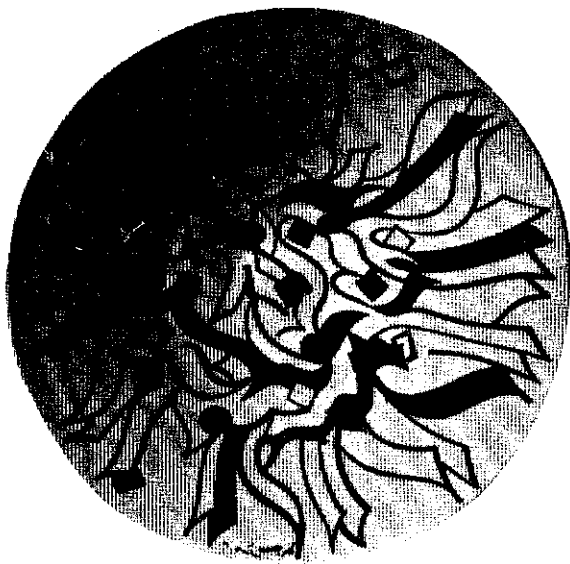
\* در سالهای اخیر موج نوآوری در کار خط و خوشنویسی رایج گردیده است، از آن جمله اصطلاح نقاشیخط است؛ که شما خود از بانیان این راه بوده‌اید، این موج و حرکت را چگونه دریافته‌اید و می‌بینید و خود چگونه در این راه گام برداشته‌اید؟

نقاشیخط، چنانکه از ظاهر کلمه پیداست، به معنی نقاشی کردن با خط است و این در وهله اول بنظر بنده درست مفهوم نشده است، چون آنچه بیشتر می‌بینم خط را نقاشی کردن است.

این طرز کار به خصوص در دوره قاجار رواج هم داشته است، یعنی خط را می‌نوشتند و کپی می‌کردند و بعد داخل خط یا متن صفحه را رنگامیزی می‌کردند، یا گل و بوته می‌انداختند یا فنون دیگری. مثل کارهای اسماعیل جلایر، حسن زرین قلم، ملک محمد قزوینی و کسان دیگر. حاصل اینکه اثر، خطاطی ای بود با توانین و ضوابط متعارف و خوش‌نویسانه، و آن را تزیین







تکرار، به قصد تأکید بر معنی خاصی می‌شود؛ با ارائه شکل‌های مختلف و ترکیب چند حرف زیبا، کاشف زیبایی‌های نهفته در ترکیب حروف می‌شود... و بدین طریق و توجه به تَلَوْتُ و جَلَوْتُ (پنهان و آشکار) و عنایت به سواد و بیاض (فضاهای سیاه و سفید)، زیبایی متوازن چشم‌نوازی به بیننده می‌سپارد. گاهی با فشردن و رو به هم نوشتن کلمات به استتار معنی می‌پردازد و گویی اثر خود را یکبار از بار ادبی نوشته رها می‌کند. ما در نگاه کردن به سیاه‌مشق گاهی باید فراموش کنیم که این یک نوشته است، بلکه باید آن را در قالب یک نوشته تصویری و تخیلی در نظر بگیریم. آنکس است اهل بشارت که اشارت داند.

امادرمورد چیزهایی به عنوان کارهای خود بنده

هر چه فکر می‌کنم که از کجا شروع کنم و آن حس ناشناخته گنگ اسرارآمیزی را که با صورت ظاهر علامات و اشیاء در می‌آمیزد و بر تابلو نقش می‌بندد چگونه بیان کنم، نمی‌توانم. ظاهراً قرار هم نیست صاحب یک اثر تصویری مثلاً با کلام ادبی بتواند برای بیان مقصود خود از عهده برآید و این دست کم برای بنده طاقت فرم است. یک اثر تصویری زبان خاص خودش را دارد.

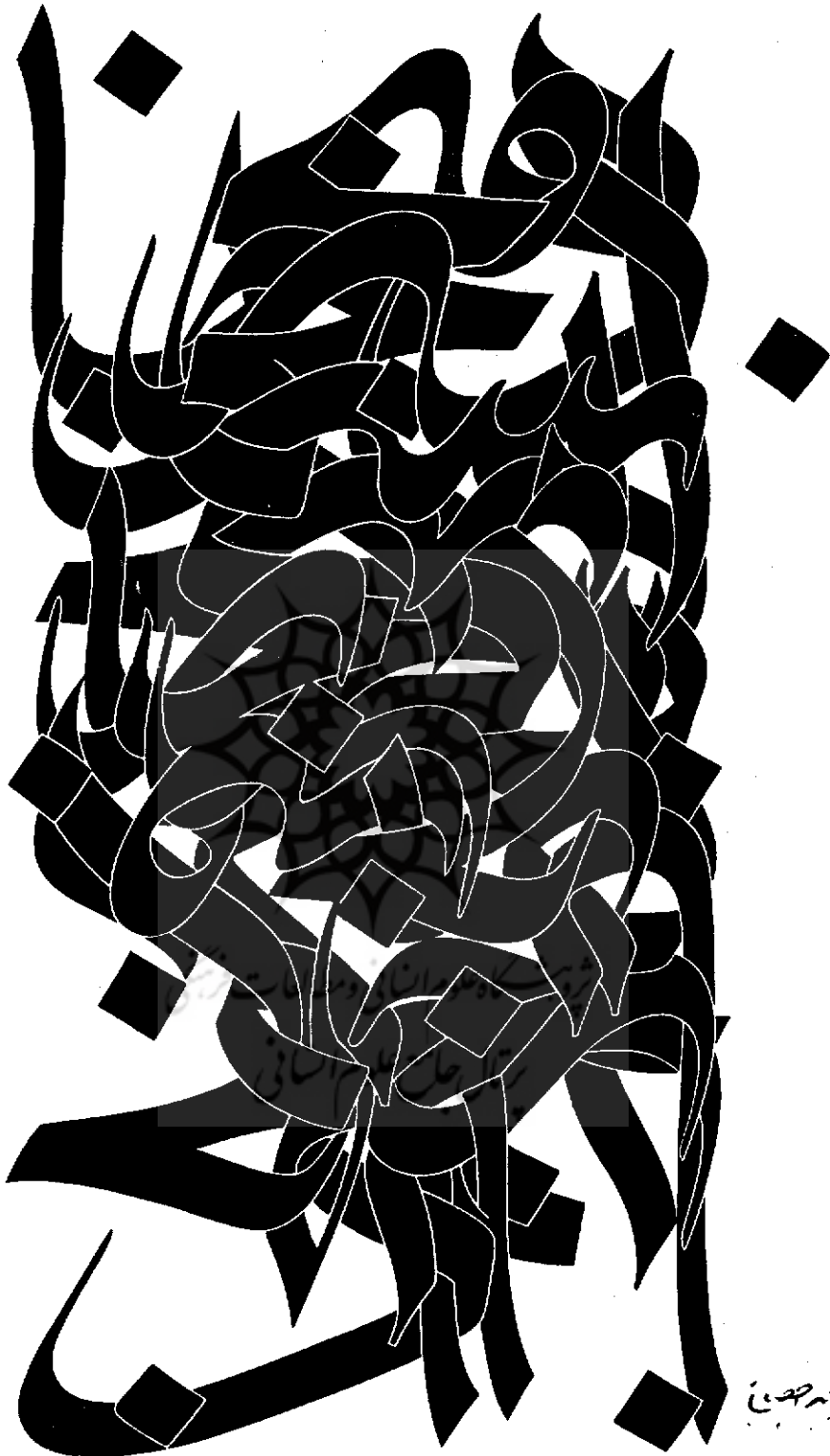
نمی‌دانند. در عُرف، نقاشی را هنری می‌نامند که دارای بیانی، وسیله انتقال حسی، و یا دارای حرفی، حدیثی باشد. گیریم حدیث نفس باشد حتی.

هنرمند چیزی را می‌یابد و برای همگان بیان می‌کند، اینکه چگونه می‌یابد، همان مسئله ابهام‌آمیز است و اینکه آن یافته یا دریافته را چگونه بیان می‌کند صنعت به کمال رسیده‌ای است برای بیان آن یافته. پس وسیله بیانی هر هنرمند و موضوع هنرش مختص خود اوست. حتی اگر روایتها از یک موضوع خاصی جدا باشد.

امروزه دیگر این تنوع بهره گرفتن از علامات و اشیاء اطراف به عنوان ابزار بیان، سگّه رایج شده است.

هنرمند با انتخاب و کار روی مواد و اشیاء اطراف خود به آنها شرافت و اصالت می‌بخشد و با تغییراتی، لوحه گویایی می‌کند که زبان دل او و هم‌دلان و اطرافیان می‌شود. گاهی زبان تصویر زبان ناشناخته‌ای است برای همگان و عده کمتری در درک و فهم یک اثر هنری سهیم و شریک یا متفق می‌شوند. مثلاً، هنرمند خطاط در ایجاد یک سیاه‌مشق ممکن است انگیزه‌های مختلفی داشته باشد؛ کلمه زیبایی را تکرار می‌کند، بر زیبایی کلمه‌ای تأکید می‌نماید؛ در تکرار کلمه‌ای که بیان معنی دلخواه اوست حالت ذکرگونه می‌یابد یا





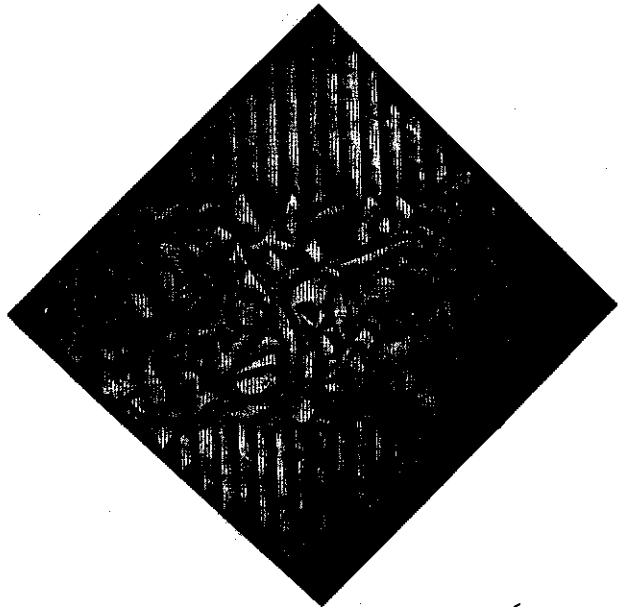
مهر صفا  
۱۳۸۵

در ساختن یک تابلو، احساسات و کوشش ذهنی سازنده با مهارت در یکارگیری خاص اشیاء درهم می آمیزد و برای دیدن هم — گفتن ندارد — تماشاگر را داشتن زمینه ذهنی آماده و آشنایی با زبان تصویر، شرط لازم است. و تازه این کار شما منتقدان و مفسران هنر است که می توانید با زبان ادبی معنی اثر را گاهی حتی برای خود نقاش واضح بیان بفرمایید.

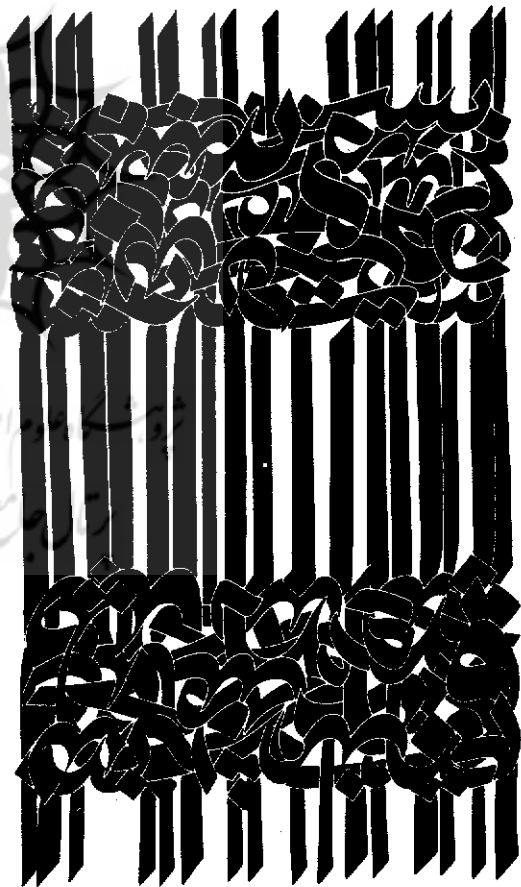
اتفاقاً در این کارها، لااقل دست تمرین داشته، دیگر باید امر واضحی باشد. مضافاً بر اینکه بالاخره صنعت رام نشدنی خط نویسی، به سالها ممارست آموخته دست می شود. این قانون طبیعت است. آیا در کارهای بنده خیلی بیگانگی با خط می بینید؟

**\* اتفاقاً برعکس، ما نه تنها در کارهای شما بیگانگی با خط نمی بینیم، بلکه می بینیم این دست آشنا به نوشتن و کلمات رام شده در دست شما بقول خودتان و آنچه بنظر می رسد هرکاری که می خواهید می توانید با آنها بکنید، چگونه است که اینقدر سر درگریان هم فرورده اند و این ابزار آشنا اینقدر ناآشنا می نمایند و با ما بیگانه هستند. این را می خواهیم شما برای ما بگویید.**

این کارهای مورد اشاره شما قبلاً از نوع خطاطی بود و حدود ابتکارات حقیر همان قدر بود که این هنر سنتی بمن اجازه می داد. ما در مواجهه با هنر خطاطی نمی توانیم هرکاری که دلمان می خواهد بکنیم. هنر خطاطی هنر مقدسی است که خطاط باید مطابق قوانین آن رفتار خود را تنظیم کند. قواعد نهفته در خطاطی حالتی اسطوره دارد که خطاط را ملزم به رعایت سنت می نماید. ما باید در خطاطی رفتار خود را با آن قوانین و مفاهیم عالی آسمانی تطبیق دهیم، نه آن را زمینی کنیم. در نوآوری، تحول و تغییر از لوازم کار است و هنر بشری منبعث از طرز زندگی و فلسفه اوست. اینجا



توازن رنگ و روغن روی بوم، ۱۲۰ × ۱۲۰ سانتی متر.



باران در گندم زار - رنگ و روغن روی بوم، ۱۲۰ × ۷۵ سانتی متر.



هنر تابعی می شود از شرایط حاکم بر جوامع بشری. جان کلام کارهای بنده بطور خلاصه همین نکته است که این ودیعه الهی را که زمانی دراز است خداوند به وسیله پیامبرش به ما سپرده، تنها هنرمند خطاط نیست که روایتگر آن زیبایی قدسی است. بلکه «بشر» عموماً موظف به دم زدن در آن فضای مهیا شده خداوندی است.

این تابلوها اثری است زمینی؛ آنچه در اینها جریان دارد مفاهیمی است که وسیله خود بشر و به دست ما ایجاد شده است. متأثر از رفتاری است که ما با «خط نوشته» داریم.

من در ساختن این آثار دیگر آن خطاط روایتگر زیباییهای قدسی نیستم. انوار الهی در این دست نوشته ها منعکس نیست چون اینها تصویری از آینه دل پرزنگاری است که مستعد انعکاس هیچگونه نوری نیست.

جان کلام کارهای بنده بطور خلاصه در همین نکته است که این ودیعه الهی را که زمانی دراز است خداوند به وسیله پیامبرش به ما سپرده است، مادر کار بردش تحریف و تصرف کرده ایم. قرار نبوده است مثلاً، دور هم بنشینیم و حرفهای عالی بزنیم در ظاهر دهان پُرکن و همه به اعتبار معانی آن احسنت گو و در عمل کار دیگری بکنیم. اینها تصویر واقعی همین کلمات است که معنی از آنها رخت بر بسته است.

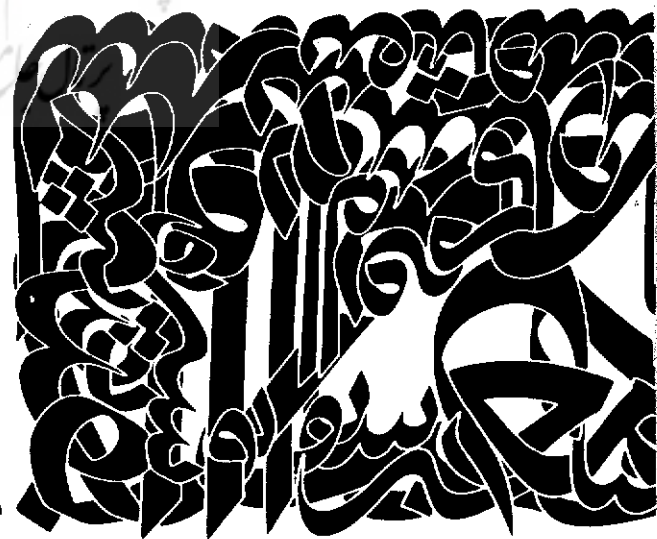
این کارها تصویر واقعی آن کلامی است که می توانست وسیله تفاهمی باشد. رعایت آن ها آرام بخش یا مرحم دل مجروحی باشد، اما در عمل پنجه آهنین فشرده در گلوی مظلومی شد. آری اینها فریاد آن مظلوم است. فریاد دردناک بغض گونه آن مظلومی است که کلام در گلوش لوله شده است، بیچ خورده است، درهم رفته است. و با جان پُر تلاطم او درآمیخته و چنانکه می بینید بصورت پاره های فشرده به هم اینجا و آنجا سُفَره دل خود را باز کرده است و با صد زبان گویا فریاد





ناآشنایی می‌زنند. بلی، دیگر اینها آن‌آشنایانی نیستند که ما متین و موقر و بیه معنی تمام بتوانیم به مسخره بگیریم. اینها خطاطی نیست، اینها نقش آن رفتارهای ما با زبان است. گویی دیگر از «خط» علامتی بیش نمانده است و زبان گویای آن صوتی بیش نیست. این چنین است که ناآشنا می‌نمایند.

\* شما در طی سالیان دراز مرارت و تلاش در کار خوشنویسی آیا می‌توانید بگویید چه



## گامی در شیوه و راه نوین به سهم خود در خط برداشته اید؟

خوشنویسان دوره قاجاریه، مخصوصاً، دیگر راه نوینی برای ما نگذاشتند. اینان آنچنان به خطاطی پرداختند که می شود گفت مشکل است کاری بتوان کرد که قابل ذکر باشد.

می خواستم عرض کنم آخر قدیمیها کاغذهای آهار مژه، مرکب های گوناگون عالی، قلم تراشها، قلمها و دیگر وسایل خوب و مشوق و خریدار هنر و فراغت خاطر و صبر و حوصله داشتند که آنگونه آثار خلق کردند و امروزه دیگر حتی یکی از آنها نیست، در گوشه صدا می کند که لابد آن وسایل را آن عزیزان بکار بردند و رفتند.

بنده به ندرت قطعه چلیپا می نویسم. وقتی خواسته بودند برای نمایشگاه دستجمعی چند قطعه ای هم بنده تقدیم کنم، به یکی از عزیزان استاد عرض کردم که در مقابل میر دیگر دست آدم به قلم نمی رود برای قطعه نویسی، و حرمت و بزرگواری این حضرت نظر کرده را دلیل آوردم. گفتم، خوب هرگلی بویی دارد شما هم بنویسید. من که تازه خوشبینانه این نظریه را تلقی کرده بودم، در جواب گفتم ولی فرق هست بین گل خرزهره، یا گل ختمی با گل محمدی! حتی بیست و چهار پنجسال پیش تصمیم گرفتم دیگر خط نویسی نکنم. چهار سال هم ترک مثلاً خوش نویسی کردم؛ کاش این نیت پاکیزه و صواب آلود را ادامه داده بودم!

در خیال آنچه نقش بر بستم

هیچ جز خط نیامد از دستم

مثل این حقیر که در این سرزمین دم می زنند، هرچه بر سالهای عمر و تجربیاتش اضافه می شود، بیشتر خود را پای بند می بینند. می شود گفت: رشته ای بر گردنم افکنده دوست...

بنظر می رسد خوشنویسان بزرگ دوره قاجاریه با مثلاً پنجاه، شصت سال سابقه خوشنویسی و استادی،



و لا تحزني ما ايلي وسيدى

و حسرت دم كردان مرا اى حسداى من و خواجگه من

سعا عنه الكبرى فداك المشفق

از شفاعت بزرگترا و پراوسته اش شفاعت تو سبب دل گرونده است

و صل عليه ما دغاك موحدا

در روز قیامت بروى مادام كه ميخواهد ترا حوسدى

و ناخاك اجناس بايك سرگم

و مادام كه را بس كويند با تو بزرگزيكاني كه بر در تو ركوع كنند گناه

الحمد لله  
الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا  
هداه الله  
عاشق

بی مورد نبوده است که کمتر دست به قطعه نویسی چلیپا می زده اند. و مخصوصاً از دو نفر از مهمترین خوشنویسان این دوره طولانی با آرامش و شاه و گدای مشوق خوشنویسی هر چه آثار فاخر مانده جز معدودی بقیه همه درهم نوشته و به اصطلاح سیاه مشق است و این گفتن ندارد، البته از سر ناتوانی و ضعف نبوده است که قطعه نمی نوشتند. کپی برداری و تقلیدهای فراوانی هم مثلاً از مشککترین آنها یعنی از آثار میر تهیه کرده اند که قدرت قلم و حضور دل اینها نسبت به درک و تقلید موبه موی آن آثار حیرت انگیز است.

بنده در این مورد یک مقدار ذقت شخصی کرده ام روی زیباشناختی و کاربرد اینگونه آثار و فکر می کنم خوشنویسی سنتی را با حضور در زمان معاصر از این طریق یعنی آن شکل و محتوای هنر سیاه مشق نویسی می توان به تجربه های جدید دست زد و جلوه ها و ابتکارات و طرحهای نوینی از زیباییهای نهفته در این هنر را کشف کرد و بدست داد و بنظر بنده جوری است که کار در آن حیظه دامنه وسیع و طولانی هم دارد.

یک جمله معترضه جهت آگاهی علاقه مندان باید عرض کنم، با عنایت بیشتر، آنها که گمان دارند خوشنویس از سربلی لیاقتی سیاه مشق می نویسد در وجهی البته قابل تعمق باید باشد. بلی، شکلی از تمرین خط هم هست که برای آماده کردن و استحکام دست و وسیله یادگیری است، درست مثل سخن چندپهلواست، یا جوری است که هر کس از ظن خودش یار آن می شود. لازم می بینم این موضوع را که در جواب سؤال قبل باید اضافه می کردم، اینجا عرض کنم که بنظر بنده اصولاً نباید برای داشتن یک شیوه خاص و راه نوین به تعبیر جنابعالی درباره هنرهای سنتی اصرار ورزید و اقلأ در باره خوشنویسی که چنین اعتقاد دارم. نقاشی مدرن نیست که هر کس تابع ایسمی و یا حرف خاصی باشد، که زبانی خاص برای بیان همان حرف خودش را نیز اختراع کند.



مرحوم میرزاغلامرضا اصفهانی - از مشاهیر خوشنویسان دوره قاجاریه





بالاخره در همان زمان که یکی از دورانهای شکوهمند هنر ایران است چه از نظر نقاشی و تذهیب و تزیین و کتابسازی و خطنویسی و دیگر هنرها غولهای به تقریب همتراز بوده اند. زمان می گذرد و هیجانانگیز و دستهبندیها و نفوذهای فردی و سیاسی و وقایع دیگر که گاهی قلب گنبد حقیقت اند، از یادها که رفت، آنوقت فرصت روشن شدن آن حقایق پاک و رفتار درست فرا می رسد و معلوم می شود چه کسی، کی هست و چه کرده است و چه تأثیری گذاشته است.

میرزا عباس نوری به فرمان فتحعلی شاه قاجار مأمور کپی برداری از آثار میر می شود. میرزا اسداله شیرازی برای کمال بخشیدن به هنر خود با نامه ای رسمی استدعای در اختیار گذاشتن مرقمی از خطوط میر را از کتابخانه مبارکه می نماید. میرزا غلامرضا علاوه بر تقلید فراوان از آثار میر مناجات حضرت امیر را که به خط میر نوشته شده بوده سعی کرده است به همان طرز حتی تقلید

خوشنویسی، چنانکه می دانید، هنری سنتی است. باید خوشنویس خود را با آن قواعد از پیش ساخته و شناخته شده وفق دهد و همساز کند اینجامن؟ و تویی نیست، (ما، بی است. هنری قومی است، می شود گفت همه در آن شریکند. فرهنگ و حرف شخصی نیست، فرهنگ یک ملت است. ضوابط و اصول قواعد آن در اثر تکرار سالها توسط همه هنرمندان چون اسطوره ای شده است که رعایت آن بر همه کسانی که وارد این حیطه می شوند الزامی است. مگر اینکه سالها بگذرد و کسانی که به سپرده دست ایشان اندک اضافه یا تغییری حاصل شده، این تغییر پس از گذشت از صافی زمان بعدها معلوم شود که چه چیزی بوده است. این نکته جالب می نماید در رساله هایی که می بینیم در باره خوشنویسان زمان میر نوشته شده است چنانکه باید، از میر تعریف و تمجید نشده است. یکی بجهت موقعیت و درگیری ایشان با دربار عباسی بوده است و هم اینکه



دو نمونه سیاه مشق مرحوم میرحسین.

نمی تواند دارای راهی نوین و شیوه ای خاص باشد. هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست. اما خط هرکس را از خط دیگری می توان تشخیص داد.

گاهی شده است بنده مثلاً روی جلد کتابی یا نوشته ای در جایی یا نشانی، حتی یک کلمه نوشته ام، از آشنایان که دیده است حدس زده و پرسیده است. یا سه چهار نفری که برای بازار امروزه کار می کنیم، کارهایمان بدون امضا مشخص است. اینها چیز مهمی نیست.

امروزه بنظر بنده این مهم است که هرکس چگونه رفتار می کند و چگونه فکر می کند و ما فی الظمیر خود را از این دست در این عرصه پهناور و غنی چگونه بیان می نماید و از آن اختیار اندکی که در هنر سنتی به او داده اند، چگونه بهره می گیرد. بنده که باید اعتراف کنم حتی از فهم قضیه خطاطی عاجزم، چگونه می توانم

ذره به ذره آن بنمایید. میرزای کلهر به غیر از کار حرفه ای روزانه در ترمین، آثار میر را مشق می کرده است، مثل دیگر خطاطان مهم. محمد حسین شیرازی، بلکه مهمترین خوشنویس دوره قاجاریه، کسی که آثارش توسط خود ناصرالدین شاه ضبط می شده یا در دوسه گاوصندوق نگهداری می شده و از عامه کسی را به ایشان دسترسی نبوده، از آثار میر فراوان سعی کرده موبه موتقلید کند و شیوه او در دوره قاجار از هر خطاطی بیشتر نزدیک به میر است. و از این دست فراوان بوده اند. پس استثناً میر می شود فرهنگ ساز، و گرنه دیگران با همه بزرگی شان ریزه خوار این خوان گسترده و غنی هستند.

همینقدر بدانیم که هرکس از روی هر چه مشق کند و یا در سالها کار و تقلید حتی مُرید کسی هم بشود، بالأخره در اثر سالها نوشتن حتی می شود قلم او را بدون رقم تشخیص داد و این نباید مطلب مهمی باشد. هرکس





سیاه مشق، اثر مرحوم غلامرضا اصفهانی.

بگویم چه گامی و شیوه و راهی نوین داشته‌ام یا برداشته‌ام و بالاخره چه تأثیری گذاشته‌ام؟ آدم وقتی به احوال و آثار گذشتگان نگاه می‌کند حیرت می‌کند واقعاً. قبلی‌ها، چنانکه عرض کردم مخصوصاً در دوره قاجاریه، این هنر را چنان به کمال رساندند که دیگر هیچ جایی برای ما نگذاشتند. بقول سعدی حدّ همین است سخندانی و دانائی را.

امروزه که مردم و مخصوصاً جوانان زیادی به این هنر رومی آورند و کم‌کم آن را کشف می‌کنند و آشنا می‌شوند و حرمت می‌گذارند، با آن خلأ پشت‌سرما، دعا کنید که با ندانم کاریها یا جهالت یا اعمال سلیقه‌های سطح پایین شخصی و از روی بی‌اطلاعی و نفهمیدن و نداشتن حس مسئولیت و عوام‌فریبی، چه بگویم دیگر، کاری نکنیم که خدای ناکرده تحریف کنیم یا مخدوش کنیم این هنر ظریف پاک و عمیق سنتی در این سرزمین را که تبلور همه طرافتها و قابلیتها و سلیقه‌های عالی لطیف این ملت است.

### \* چه استاد یا استادانی در کار شما تأثیر

#### داشته‌اند؟

بسنده، چنانکه عرض کردم، اوایل از روی دفترچه‌های «رسم المشق» مرحوم عمادالکتاب سیفی قزوینی مشق می‌کردم، چه آنوقت که در قزوین درس می‌خواندم و چه در سالهای آخر دبیرستان در تهران و مدتی هم - حدود یکسال ونیم جمعاً - در محضر استاد عزیز گرامی مرحوم آقا سید حسین میرخانی مشق خط گرفتم. آن موقع که بنام «کلاسهای آزاد خوشنویسی» بود و خوشبختانه مدرکی به چند سطر نوشته شاگردی نمی‌دادند.

بعدها از طریق عکسها و چند نمونه اصلی با آثار حضرت میرعماد آشنا شدم. مناجات خواجه عبدالله انصاری به خط آن بزرگوار که انجمن دوستداران کتاب آن را چاپ و منتشر کرده بود بکلی مرا منقلب کرد. چندی هم مشق خط نکردم و از طریق دیدن آثاری اینجا

و آنجا و آشنا شدن با فرهنگ خوشنویسی دوره صفویه و قاجاریه تازه اندکی فهمیدم خط نویسی یعنی چه. سرانجام درک واقعی خطاطی را به تقریب همه آن اوصافی که درباره این هنر شریف و ظریف خوانده و مشاهده و اندکی دریافته بودم در آثار میرحسین خوشنویسی‌باشی دیدم.

از آن مرحوم کتابتیی، یا قطعه‌ای یا کتیبه‌ای ندیده‌ام. اما حس و درک خوشنویسی در سیاه‌مشقهای ایشان همه آنچه‌هایی است که آرزوی فهم و بیان آنها را دارم.

بالاخره؛ همان جزوه مناجات و مرقعی‌های عکسی که از قطعات میرو و چند مرقع عکسی دیگر و چند قطعه اصلی مخصوصاً محمد حسین شیرازی، میرحسین و میرزاغلامرضا که جزوه‌های به اصطلاح بالینی بنده

الهی خلیف الحق البتین سامر

سند ایس م سوکده و پستی ت بیدار است



ساجی ویدعو و المعقل یجمع

زیادگی کت و یخاند و خانی کرد اند و جواب کت



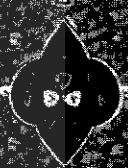
الهی سینی طایی سلامه

سند ایس آرزو کاه سنی کرد اند ایس واریس سلامی با



و فوج خطیاتی علی بیست

در شتی کمانان سز بر شتی س کت



و کلام بر جو تو انکس راجیا

و کرد سان کت ای و ارند توان ترا در حال که ایس و ارند



ارجمتک العظمی و فی الخلد یطمع

در دست ترا که بزرگترت و در دست جا و بر طمع ای کت



هستند؛ هر چند وقت، به تناوب، یکی یکی اینها را پیش از خواب نگاه می‌کنم تا بلکه بفهمم که چیستند و همیشه قبل از آن، خواب نگاهم را درمی‌زباید!

نمونه‌ای از نرمش و صفای قلم میرحسین.

\* آیا می‌توان ادعا کرد که خوشنویسان معاصر دارای شیوه خاص و راهی تازه هستند؟ ضمناً مشهور است که خوشنویسان معاصر غالباً دنباله‌رو شیوه کله‌ر هستند. در این باره هم نظر شما را می‌خواهیم بدانیم چیست.

چنین که جنابعالی سؤال را طرح فرمودید، بنظر بنده موضوع از هر جهت حائز اهمیت و شایسته بررسی است. اما از آنجا که تصدیق می‌کنم پرداختن زیاد به مسائل فنی و حرفه‌ای ممکن است برای شما ملال‌آور بنماید، به جواب مختصر بسنده می‌کنم.

ملاحظه می‌فرمایید که خطاطی یک «هنر سُنتی» است، هم در عرف که رعایت قواعد از پیش تعیین شده آن که توسط استادان سلف و به اندک، اندک تکامل یافته و آداب و رسوم قدیمی آن دست‌به‌دست گشته است؛ و هم به آن مفهوم که از آسمان و از جانب خداوند به انسان رسیده و در واقع مترادف با دین و به معنای وسیع آنست.

خطاطان در تمام اعصار توجه و تداوم هر دو را مد نظر داشته‌اند و رعایت اصول آن را - در آموزش و کار - مرتب و مدام و نسل‌اندز نسل ملزم بوده‌اند.

محتوای دینی و سنتی رساله خط سلطان علی مشهدی به نام «صراط‌السطور» و آداب‌المشق میرعماد حسنی و دیگر آداب‌المشقه که همه رعایت آن اصول و رسوم را ارج نهاده و توصیه نموده‌اند، مؤید این نظر است.

دوره قاجاریه به خصوص زمان سلطنت ناصرالدین شاه از این نظر دوره بسیار مهم و پرمحتوایی است.

از آنجا که مرحوم میرزارضای کله‌ر هم در این سالها می‌زیسته‌اند، بررسی اجمالی آن و به خصوص واقعه مهم و سرنوشت‌ساز چاپ نویسی کتابها و بعد قطع آن سُنتهای رفتاری حائز اهمیت فراوان است.



شاد است و سوخته تو بوی سخن خوشنود الهی اگر کاپنی

لمحت از بو پستایت و اگر عبده الله محرمت از و پست

پوسته دلم دم بهوای زرد جان تن من خنسی ای نورند

کر بر سر خاک من کجایی وید از سر بریکے بوی فای نورند

الهی امزیدن مطیعان چکار پست گرمی که همه از سده نغذارا

الهی سرگرا بر اندازی بد و تیان در اندازی ایسے جمال

برایت باقی رشتند را بدان مرد و رشتند اعلیٰ اگر بہشت

یون خشم و چر عیست بی دیدار تو و دود و اعست الہی اگر

عبدہ را خواسی کہ اخت ووزخی دیگر باید الایش اورا و اگر

خواسی وقت ہشی دیگر باید آسایش الہی کا شکی عبدا مدحا

چنانکه می‌دانید در دوره قاجاریه بیشتر خوشنویسان زبده و مهم مجالس تعلیم داشته‌اند. آثار به جا مانده از ایشان و شاگردانشان و نقل و قولها معلوم می‌کند شرکت شاگردان در این مجالس طولانی بوده و به سالها هم، وضعیت مجالس مشق کم و بیش چنین بوده است: مجالس درس و مشق و تعلیم شاگردان در حضور استاد و نشسته برگزار می‌شده است. شاگردان ابتدا رعایت ادب و مراسم ورود به محضر استاد را بجا می‌آوردند و بعد در خدمت استاد روی زمین می‌نشستند. برای مشق خط، روی زمین باحالت استراحت مستعدتر می‌نماید. کارهای مبتدیان را خلیفه مجلس و قدیمی‌ترها را خود استاد یکی یکی ملاحظه می‌کردند و بعد از نمودن اشکالات، تعلیم می‌دادند. در آن روزها به خصوص شاگردان ملزم به سیاه‌مشق زیاد بودند؛ سیاه‌مشق به صفحه‌ای از مشق می‌گویند که در اثر روی هم نوشتن حروف و کلمات سیاه بنظر می‌رسد. و این کار برای به حافظه سپردن آموخته‌ها و محکم شدن دست برای مشق و نرمش و پختگی نوشته بسیار واجب بوده است. شاگردان پس از انجام این مهم بعداً به تقلید سطر سرمشق و به همان شکل سطرها را زیرهم و نزدیک بهم مشق می‌کردند تا نکات ظریف کُرسی‌بندی و دیگر مسائل، تکرار و ملکه ذهن و دست شود. سرانجام پس از اطمینان نسبی و آمادگی، پاک‌نویس را نزد استاد می‌بردند. شاگردان قدیمی‌تر طبعاً مقداری از آموزشهای استاد را برای مُبتدیان به عهده داشتند و قدیمی‌ترین و ممتازترین آنها حُکم خلیفه و جانشین استاد را داشته است. مبتدیان در اثر آمیزش و نگاه کردن به دست و طرز کار کردن آنان به تدریج در جریان امور خط‌نویسی قرار می‌گرفتند.

صاحبان مشاغل شناخته‌شده و رسمی که به نوعی با خطاطی و کتابت ارتباط داشتند؛ مثل کاغذسازان، مرکب‌سازان، قلمتراش‌سازان، قلمدان‌سازان، صحافان، قطعه‌سازان و مذهبان و دیگر حرفه‌های مربوطه، مرتب در رفت و آمد به این مجالس و همه با هم در یک جایگاه و

دوره معاشروموانس هم بوده‌اند. شاگردان این مجالس در کار تعلیم و تلمذ خط که از افراد ثابت محضر این استادان بودند از این رفت و آمدها و ردوبدل نمودن اصطلاحات با آن فنون و آداب آشنا می‌شدند. چه در کسب هنر و چه در تقلید رفتار تأثیر می‌پذیرفتند و بدین گونه ادا و اطوار و اصول و آداب سنت و فرهنگ خوشنویسی و کتابت تمام و کمال از نسلی به نسل بعد منتقل می‌شد. در محضر اینگونه استادان و با این شکل آموزش به خصوص در مدت سه ربع قرن از این دوره که به واقع از درخشانترین ادوار خوشنویسی ایران است به نامهای زیادی برمی‌خوریم که از مشاهیر آن خوشنویسان:

میرزا عباس نوری، میرزا اسدالله شیرازی، فتحعلی حجاب، وصال شیرازی، میرحسین، میرزا عموی، میرزا غلامرضا، میرزا رضا کلهر، محمدحسین تهرانی، مخصوصاً محمدحسین کاتب السلطان شیرازی، سیدمحمد صادق، سیدمحمد اسمعیل انجوی، میرزا علی لواسانی، محمد شفیع تبریزی، علی عسکرارسنجانی، سیدعلی اکبر گلستانه، امیرنظام گروسی و امین الدوله، عبدالله عاشور، زین العابدین قزوینی و میرزا احمدشاملو، را می‌توان نام برد.

عرض کردم باید مطالب را به اختصار برگزار نمایم و گرنه از نوع برخورد افراد برجسته اجتماع با این اشخاص؛ از تشویقها، مجموعه جمع کردنها، قهر و آشتی‌ها، برخورد پادشاهان با هنرمندان به مثابه غنایم جنگی، حفظ حرمت‌های اینان به مثابه گنجهای ملی، رقابتها بر سر جلب توجه اینان و نظایر اینها در تاریخ خوشنویسی شواهد زیادی است و سخنها فراوان می‌توان گفت.

اما این اشاره همینقدر به حفظ و تداوم سنت خوشنویسی آن روزها برای بیان اصل مطلب ما کافی می‌نماید.

نکته بسیار مهم اینجا است که این تداوم را از یکجا

به بعد نمی بینیم. بگذارید مقدمات چگونگی وقایع بعد از این را چنین دنبال کنیم:

با تأسیس دارالفنون، رواج سواد امروزی، و نیاز به تکثیر کتابهای درسی و دیگر کتب و بالاخره نیاز زمان و داشتن روزنامه و امثال اینها، دارالطباعه‌ها و کارخانه‌های دولتی و خصوصی «چاپ‌سنگی» یا به اصطلاح آن روزها «باسمه‌خامه»‌ها دایر می‌شود و بعضی از خوشنویسان به چاپ نویسی می‌پردازند. در دارالطباعه دولتی آثار نفیس چاپ می‌شده است و طبعاً بهترین خوشنویسان متخصص چاپ‌نویسی جذب این اداره می‌شدند و مهمترین این بهترین خوشنویسان میرزای کله‌راسی است.

میرزای کله‌راسی علاوه بر داشتن کلاس تعلیم خط و کارهای حرفه‌ای بنا به توصیه اعتمادالسلطنه وزیر انطباعات سفارشات هم از این اداره می‌پذیرفته است. آثاری که از این دست از میرزای کله‌راسی به یادگار مانده است روزنامه اردوی همایون، شرف و کتاب فیض الدموع و سفرنامه دوم ناصرالدین شاه به خراسان را می‌توان نام برد و چند کتاب و جزوه دیگر. ماده‌ای که برای در تکنیک چاپ‌سنگی با آن چیز می‌نوشتند، مرکب چاپ بوده است.

مرکب چاپ غیر از مرکب خوشنویسی است. این مرکب مخلوطی از مواد صنعتی و نسبتاً غلیظ است و هرگز مانند مرکبهای خوشنویسی آن روزها، با آن صنعت مرکب‌سازی به کمال رسیده، سیال و نرم و روان نبوده است. نوشته‌اند میرزای کله‌راسی برای تحریر با مرکب چاپ قلم را فاق می‌داده و برای اینکه این مرکب جریان پیدا کند، یک تارموم در میان آن فاق می‌گذاشتند و تازه به زحمت می‌شد یک مدّ کوتاه یا یک دایره را به یک گردش قلم نوشت. در نوشتن بدینگونه، چون مرکب غلیظ و چرب بوده، و به نوک قلم چون قطره‌ای جمع می‌شده است، باید حتماً گوشت نوک قلم را تاحد ممکن برمی‌داشتند و از قسمت سلیس آن استفاده

مسئوط از سفرنامه ناصرالدین شاه به خراسان، چاپ نوشته میرزای کله‌راسی

امروز در کاپوشن آفاق شده نهار در دست خوردم بعد از نهار یاد محمد خان مالدوله  
ترکانهای کولان ریش خندان دلور اجخور آورد ساعدالدوله هم حاضر شد بعضی با  
وقار و مدارای لازم در کار آنها داده نجابت نبردند به موارشه بگردش رفتم حرف

می کردند و گرنه غیرممکن می نماید که هم نوک قلم ضخیم و گرد باشد و هم بدین وسیله و با آن مرکب بتوان بعضی از تشمیرهایی که در معاینه این آثار بنظر می رسد نوشت. نیز با مشاهده الفه‌های آخر و حروف دایره ای شکل این نوشته ها می توان نتیجه گرفت. به ضرورت. برای آنکه فاق قلم بیشتر باز شود و آن لجن جریان پیدا کند، قلم را باید نسبت به خط عمود با زاویه ای بازتر در دست می گرفتند و بر صفحه می راندند. چون کتیبه نویسی. بالاخره صفحه ای را که به این ترتیب تحریر می شد، بسنجد آن هنوز خشک نشده، با فشار به روی سنگ مرمر صیقل داده شده ای که مخصوص این نوع چاپ بود منتقل می کردند و وسیله صمغ عربی و جوهر شوره آن را تثبیت نموده، آن لوح را برای چاپ آماده می ساختند و بدین وسیله و با مرکب چاپ که مرکب روغنی بود آن نوشته، در تعدادی که زیاد هم نبوده است، به روی کاغذ نسبتاً زبری منتقل می شد، و می شده است روزنامه یا کتاب چاپ سنگی.

به علت نوع چاپ و با این تکنیک، در اینگونه آثار، از آن ظرافت و نرمی و تیزی و تندی خط که در دستنوشته های آن خوشنویسان به عینه مشهود است، و نوشتن با قلم تیز و نوک ظریف و با مرکب روان و سیان که منتقل کننده تمام آن احساسهای لطیف و صنایع خط نویسی است، اثری به نظر نمی رسد.

به اشاره قبل بپردازیم.

عرض می کردم آن اصول و آداب تعلیم از یک جا به بعد قطع می شود، و آن اواخر دوره قاجاریه است. از این به بعد، خوشنویسی که صنعت و هنر خود را حضوراً و بدست خود به نسل بعدی بسپارد نمی ماند. این گسل در تاریخ خوشنویسی تا زمان ما اگر معمولی می گذشت چنین که اکنون هست نمی بود. اما مهم اینست که با ویرانگری و عدم قبول و بی حرمتی به سنتها و فرهنگ خانوادگی گذشته است. گویی بدین شکل چاله در این میان کنده شده و زمانی از تاریخ حذف گشته است.

بهر حال ما اینطرف هستیم و آن وقایع و جریانات آن طرف. دستمان از آن طرف کوتاه است. آن استادان سخت کوش و سخت گیر در امر آموزش با آن فرهنگ و آن نوع تربیت خاص، رفته اند. قلمتراش سازان، قلمدان سازان، قطعه سازان، مذهبیان، مرکب سازان که برای هنر نوع کاری انواع مرکبها می ساختند، آن خوشنویسان با آن مرکبهای گل پلاسی، پرتا و ووسی، زنگاری، شنجرفی نوشته اند و رفته اند و فقط آثارشان را بجای گذاشته اند و ما حسرت نوشتن حتی یک سطر آن نوع نوشتن را سالهاست چون آتشی بر دل همیشه همراه داشته ایم.

فرزند خردسال آن روزها و آخرین استاد خط و خوشنویسی بعد ها در برنخ میان چاپ نویسی کتابهای چاپ سنگی، چاپ مسطح ابتدایی در راه زندان و کلاس مشق خط و درگیری های اجتماعی و اداری؛ تسلیق، تلیق و دون کیشوت وار غم هنر خوشنویسی را با یک واسطه به دست من بی حوصله سهل انگار و بی ریشه و پا در هوا سپرده است. اینست که من از گذشته خبر ندارم. چون اتصالی ندارم. معلم من خود محضر همین استاد گرامی میرزای کلهر را که جزو آخرین خوشنویسان این دوره است، دریافته است. از پرتو جانبخش استادی واقعی گرمی نگرفته و تلذذ تلمذ مشق حضوری را نچشیده است. یتیم بزرگ شده است.

یکی دونفری که بی واسطه یا بواسطه شاگرد میرزا بوده اند و شیوه او را به اصطلاح دنبال کرده و تداوم بخشیده اند، صنعت چاپ نویسی را دنبال کرده اند، نه هنر خوشنویسی را. فرق است بین کتابت هنری و هنر خوشنویسی. چون راه رفتن بندبازی را می ماند بر روی طناب باریکی و راه رفتن هنر پیشه ای در صحنه تئاتری؛ هردو راه رفتن است، این هنر، تارهای دل ما را می نوازد و آن صنعت، اعجاز برمی انگیزد.

کار اصلی میرزا همین چاپ نوشته ها نبود. ایشان از خوشنویسان مهم دوره قاجاریه بوده اند. از جمله دست نوشته های ایشان تقویمهایی است که برای

ناصرالدین شاه هر ساله روی کاغذ ترمه آهار مهره شده می نوشتند و در گاو صندوقها محفوظ است، آنها را با ظرافت و زیبایی و در کمال هنرمندی مرقوم فرموده اند. چون کارهای همدوره ایهای خود و چون استادان متقدم کار کرده اند و همه اعجاز برانگیز است. بگذریم از چند قطعه سیاه مشق ماندی که برای دست گرم کردن روی همان کاغذهای چاپ نوشته اند و یا سرمشقی برای شاگردی.

حالا اجازه بدهید به یک نکته آموزشی در همین مورد ادامه یافته سبک کلهر بپردازیم.

فرض بفرمائید دو صفحه از آثار ایشان را، یکی، صفحه ای از دستنوشته های روی کاغذ صاف و لیزنده و لطیف آثار مهره شده که کلمات برنگ سیاه براق و بسیار ظریف و نیرومند و تیز و تند نوشته شده و دیگری، نسخه ای از «روزنامه اردوی همایون» مثلاً یا یک صفحه از سفرنامه خراسان را برای مشق و تعلیم و تقلید مقابل بنده شاگرد مدرسه بگذارند.

اهل خبره می دانند تقلید از آن ظرایف و صنعت به کمال رسیده خوشنویسی، به سالها تمرین و ممارست و مشق حضوری و مطالعه نظری و آماده نگهداشتن دست به سیاه مشق کردنها و حضور ذهن نیاز دارد.

پنج چیز است که تاجم جمع نگردد با هم

هست خطاط شدن نزد خردمند محال

دقت طبع و وقوفی ز خط و قوت دست

طاقت محنت و اسباب کتابت به کمال

گرازا این پنج یکی راست قصوری حاصل

نکنند فایده گرسعی نمایی صدسال

اما تقلید از روی این یکی را به قلمی عالی و با

نوک ظریف و صاف و تیز احتیاج نیست. قلمی با نوک

ضخیم و گوشت دار و کاغذی ناصاف و پرزدار و مرکبی

معمولی کافی است که با توانایی اندک و کمی

کوشش و کمی تکرار می شود به انجام رسانید! چون

نوک قلم ضخیم است و کاغذ پرزدار است، خط نوشته

مانند نسخه اصلی کلفت و مضرس می شود. می شود به هنگام نوشتن قلم بلغزد، دست بلغزد، مکث کند، برای نوشتن یک «ی» سه بار از روی کاغذ بلند شود و بنشیند و آن جای نگرفته ها اصلاح شود. روی مدات دوباره کشیده شود و به هیچ جا برنخورد. آن صنعت حرکت و گردش یکباره قلم که بخش عمده ای در هنر خط نویسی است بدین ترتیب لازم نمی نماید و همه چیز در ضخامت و کلفتی نوشته کم و گورمی شود

خوب، آن خوشنویسان رفته اند. آثارشان هم در گاو صندوقها مضبوط است، موضوع هم که از مُد افتاده است. مُتولیان و نگهبانان آثار اصلی ای هم که در کتابخانه های عمومی و به خصوص کتابخانه مبارکه سلطنتی است، بر آن گنجها غنوده اند. اگر کسی بخواهد اقلاً از روی آن آثار مشق بکند و بالأخره بی حضور استادان و یتیم، خودش یک جوهری به این هنر بپردازد، غیر ممکن می نماید. چه باید بکند، تنها به چند نسخه از روزنامه های شرف، و شرافت و اردوی همایون و سفرنامه دوم ناصرالدین شاه به خراسان، اینجا و آنجا، می تواند دست پیدا کند؛ و از روی آنها مشق نماید. و به قول خودش و تأیید دوستان و هم شاگردان شیوه یکی از مهمترین خوشنویسان دوره قاجار را آموخته و پاسدار باشد. و رواج دهنده هم.

اما آیا آن آثار فخر که به خامه حلال آن مرحوم از ایشان ذکر کردم و تکرار می کنم، آن ظرافتها، آن زیباییهای ترکیب، آن رعایت کردن تیزی ها و تندیه ها، آن کنتراستها و تضادهای چشم نواز ضعف و قوتها، آن تشمیرها و آن چه ها... که از هر نظر به کلی با این روزنامه ها متفاوت است، شیوه کلهر نیست؟ هست، اما اولاً در دسترس نیست و ثانیاً تعلیم و تقلید از آنها کار هر کسی نیست.

به ترکیب کلمات و گرسی بندی این چاپ نوشته ها حتی نمی توان به عنوان شیوه کلهر مدعی شد. آنچه از آثار چاپ نوشته میرزای کلهر هست، از نظر ترکیب و



## بسم الله الرحمن الرحيم

سه چهار ماه بود که اخبار فرسده شد متدس شده بود و معلوم است گفتگوها و تدارکات کا  
زیاد متعلق بنسب امور مختلفه دیگر در پیش بود در این بین هم نزدیک بدو ماه و نیم گزینی  
مزاج ما بهر سبب خلاصه ترتیب انبغذات و حاضر شدن از برای حرکت خالی از حرکت  
نمود تا بجد الله تعالی از غره رجب بعد مزاج ما رو بخوبی و سلامت گذاشت در این تدارک  
و کارهای اول سال قوی میل از عمل خزان و دستور العلماء لزره آیین استلخان که آن  
کارهای خسرانه و غیره راجع با و بود مبتلا بر دینه و تب نو بر کرده ناخوش سخت  
بطوریکه هیچ نمیتوانست بکار برسد و با یکدیگر یکباشی طولوزان و میزد ابوالقاسم نایب  
شیخ الاطبا و حکیم الممالک و غیره مشغول معالجه و پرستاری و بودند خیلی ضعیف بی  
بستری شد در این بین این الممالک پسر این استلخان هم ناخوش سخت شد تا آنکه نماند بود  
تا خیلی بطول انجامید تا حالتی برای رسیدگی بکار ما بهرسانه در این ایام ناخوشی و تقاضای  
روزی بیجاوت و در قسم دهانه این الممالک پسرش منزل داده بودند و در آن روز هم این  
و هم این الممالک بدحوال بودند خلاصه کم کم حالت این استلخان رو بخوبی گذاشت

صفحه اول «سفرنامه ناصرالدین شاه به خراسان».

تعریف می کنند، مرحوم ابوالحسن خان صبا در  
مسافرتی که به شهرستانی کرده بود روزی از خیابانی  
می گذشته. از طبقه دوم عمارتی صدای یولن و نوایی  
آشنا بگوشش می خورد. به بالا که نگاه می کند ملاحظه  
می نماید روی تابلویی نوشته اند تعلیم موسیقی به روش  
استاد صبا. می دانید که آن استاد برای تعلیم و یولن  
دفترچه های نت چاپ کرده بوده. می بیند که آن نوا  
غلط نواخته می شود و گوش خراش است. طاق

کرسی بندی یا مطابق عرف عمل کرده اند، یا بنا به  
ضرورت سطرها را بدان شکل خاص نوشته اند. در  
فیض الدموع حروف و کلمات باز، باز و کشیده ها حتی  
بیشتر کشیده شده است. در روزنامه شرف و اردوی  
همایون، آنجا که نسبت به جای تعیین شده مطلب زیادتر  
بوده است، آنچنان کلمات را روی هم قرار داده اند، که  
انگار کتیبه ای را کوچک کرده اند و آنجا که مطلب و  
جا متعادل بوده چون خوشنویسان سلف به کتابت عرفاً  
پرداخته اند. نوع گرسی بندی بسیار عالی، بلکه ممتاز از  
این دست را می توان در سفرنامه دوم خراسان ملاحظه  
نمود که الحق بسیار زیبا و چشم نواز است.

برگردیم به آن نکته آموزشی. این دستخط های  
آسیب دیده آن استاد که اگر خودش بود قطعاً آشاکردان را  
از تمرین از روی آنها بر حذر می داشت. مورد مشق و  
تمرین و آموزش و معیار تمام ارزشها و ضوابط خط  
امروزی گردید. آنها که اندکی مانند و شبیه به آن  
نوشتند و آنها که از نظر کلفتی و ناصافی نوشته شان  
خود بخود شبیه درمی آمد، همه به عنوان پیروان سبک  
کلهر شناخته شدند.

پس خوشنویسان امروز هم غالباً نسل دوره چاپ یا  
صحیح تر بگویم دوره چاپ سنگی هستند. قبلاً مکانیزم  
آموزش از روی آثار چاپ نوشته را شرح دادم، بنابراین  
هنرجوی معاصر، با این طرز آموزش «زود» دریافت که  
می تواند خوشنویس شود و برای خوشنویس شدن  
دریافت «زود» می تواند آن را تحصیل نماید و به خیال  
خودش به ضوابط و فنون این هنر دست پیدا کند.  
ملاحظه می فرمایید که در دریافت و تحصیل خوشنویسی  
قید «زود» چگونه سرنوشت ساز شد. آن وقوف به کمال  
خطاطی آسان بدست آمد و آن ممارست و مشق به سالها  
به زمان اندکی تقلیل یافت. حاصل اینکه، هنرجوی ما  
زود فارغ التحصیل شد و خط نویس شد و وارد بازار شد!  
خسته شدید. بگذارید این لطیفه را که بی مناسبت  
هم نیست برای شما نقل کنم:

این مرده ام بسین بود و خر جرم بن خالد از بنی کلاب و با ابی الفضل عباس  
 بن علی سلام الله علیه از یک مادر بودند و فاطمه بنت عقیل گوید عین جودی  
 بجهت و عقیل و اندلی ان مذبت آل الزبول پسته کلمه صلب غنی قد  
 اسید و اوخته لعل و چون امام بیشتر یاران فرزندان خویش گشته و  
 آواز برداشت و دوری از وطن و طبعه عیش و قلت مهر و معین خویش بخانه و  
 آیایاری گشته است که ما آیایاری کند آیایانه و بنده است که ما آیایانه  
 دهد آیایاری است که حرم رسول خدا را پاپس دارد ناکاه و جوان آیایاری  
 پرده بیرون دویند کوفی بگونه روشن و ماه تمام بودند یکی را احمد نامم  
 و دیگری قاسم و هر دو از صلب پاک ابو محمد حسن بن علی بودند و هر کسی گفته است  
 کتیک ای فاطمه بسوز ما خدمت رکاب تویم بفرمای تا فریادیم  
 فرمود بر این قوم سبک حمله کشید و حرم نبای خویش را پاپس آید تا  
 پیش آفت و او را از پال عسر چهارده برآمده بود و بر آشوم حمله برد و  
 پوار از ایشان بگشت مخدولی براو کین کشود و با شیر فرق بجایون آید  
 و او بر روی فدا و در خون خویش سینه عطیه و بی گفت ای عثم بزکوار مراد آید

پنج سطر از صفحه ای از روزنامه «اردوی همایون».

بدوام ملک و لشکر خصوص کار کار و نفس سالی ما خدمت طلب و چون وضع این زمانه بگشایش احوال شما صلی است که در عرض عالم است  
 و برتری معروف و در وصف خلقت جلالت رفیق بن پست بلکه نزه اول اباجمالی از احوال فردوسی آن خسروانی توخ و بایر طرازی با ناز طرز و زین نامم  
 چو کفایت حکم داری این است و طبعه پاکر چی چنین کیم شب پزیریم شرم حضرت هفت روزه در دست چو لب نیست جبری مستماع و نوازی این ملک از ما من و ناز  
 با سعادت بیون ناز و بکات و صاف فضل رحمت نمودن چون آمد هم از اول و چه بسیار که با سعادت لاجرم و چه بمرتب غلت با سعادت خوش نخی و هر فردی  
 و متعدد محبت شرم نمانی نیکت خیری و سواد سندی نمود پال ابال علیام برت پروری و لای مکننداری با هم اتفاق بجایایی که قبول موجب نمانی اتفاق

نمی آورد. تصمیم می گیرد سری به این کلاس درس موسیقی بزند. می رود بالا. و یولن را از دست معلم می گیرد و نشان می دهد مثلاً درستش اینست و این ملودی را باید اینطور بنوازید. و می رود. خوب، از روی دفترچه تعلیم موسیقی گرفتن تا صدای ساز استاد را در مقابل شنیدن و پنجه او را مشاهده کردن و تعلیم در حضور فرقه‌است. چند ی بعد که اتفاقاً هم از آنجا عبور می کردند، واقعه گذشته یادش می افتد؛ بالا را که نگاه می کند می بیند تابلوی قبلی عوض شده و در تابلوی جدید نوشته شده تعلیم و یولن با سبک و زیر نظر مستقیم استاد صبا!

ماجرای آموزش سبک میرزای کلهر تازه بدون این ملاقات چند لحظه‌ای است و هر چه هست همان «دفترچه‌های چاپی» است.

نکته جالب و بانمک قضیه در اینست که ماها که اینچنین شهرت داده‌ایم که آموزش از شیوه ایشان دیده‌ایم و مقام استادی را هم یدک می کشیم—این منم طاووس علیین شده— و خود را پیرو و مدافع اینگونه نگارش می دانیم، آنوقت در خلوت به ساعتها می نشینیم و با سعی و کوشش زیاد می پردازیم به تمرین و تهیه قطعه‌ای به تقلید از متأخرین که نوشته‌هایمان مگر اندکی صاف و تیز از آب درآید. و اگر موفق شویم دوسه قطعه از این دست فراهم کنیم تمام عمر آنها را چون جان شیرین حفظ می کنیم یا برای ابراز هنرنمایی و اظهار قدرتمندی در خوشنویسی، اینجا و آنجا به نمایش می گذاریم.

این نمونه‌ها از مرحوم عمادالکتاب سیفی قزوینی بگیریید با چند اثری که در کتابخانه ملی و مجلس و یکی دوجای دیگر و نزد یکی، دو نفر هست تا بیاید برسید به بنده واقعاً حقیر. بعضی‌ها هم که بسیار ناتوانند و بسیار مضایقه در این کوشش دارند اصلاً منکر اصالت آثار گذشتگان می شوند.

روزنامه شرف و اردوی همایون و سفرنامه دست به

دست گشت و این روش آموزش، چنانکه توضیح دادم، باید عرض کنم شیوع پیدا کرد. ارزشهایش تثبیت و مشهور و همگانی شد. جاهم و قبول هم افتاد. برای کی‌ها، برای نوجوانان یا جوانان عزیزی که قرار است چیزی بلد نباشند و از استاد بیاموزند و فرمایش او را ملاک و معیار قرار دهند. آن بنده‌های خداچنین هم می کنند البته. می خواهد بدتان بیاید یا خوشتان بیاید، کم و بیش و بطور خلاصه ماجرای ضخیم و مضرس نویسی معاصر اینچنین است. یعنی همه قابلیت‌های شخطی و ذوقی خود را با صرف عمر عزیز بیکار ببریم تا مطالب بنی‌اهمیتی که بنا به ضرورت، کلمات زیاد روزنامه را در جای کم حادادن یا «نوشته‌ای» که به اعتقاد خود آن استاد در اثر عدم امکانات و وسایل مناسب برای کتابت و با صنعت ابتدایی و ناقص چاپ «معیوب گردیده» به عنوان «شیوه کلهر» تقلید کنیم و پاسدار آنهم باشیم!

اینچنین برای احترام به آن مرحوم بزرگوار بی تقصیر هم که شده است بنظر بنده روانیست بدین شکل اینها را «شیوه کلهر» بنامیم. باشد که بدان بنام «شیوه اردوی همایون» مثلاً رضایت بدهیم. معقول‌تر هم بنظر می رسد.

در باره مقام هنر و سبک و شیوه مرحوم کلهر مطالب بسیاری گفته شده است و بعضی غلو نموده خط و یرا از میرعماد سیفی نیز بالاتر دانسته‌اند!

حکم اینکه میرزای کلهر از میرعماد نیکوتر می نوشته است از سرنادانی و پیروی از احساسات شخصی شاگردان بی واسطه یا با واسطه اوست؛ و گرنه—به قول مرحوم بیانی— حساب این دو بلکه هر یک از نستعلیق نویسان را از میر باید جدا کرد که میر پایه خط نستعلیق را به اوج اعلا رسانیده است و چنان نوشته است که تصور کتابت مافوق آن برای هیچ خوشنویسی ممکن نیست، یعنی نکته‌ای از لطایف و دقائق خط نمانده است که در بعضی قطعات و کتابت‌های میر نباشد. خود میرزا

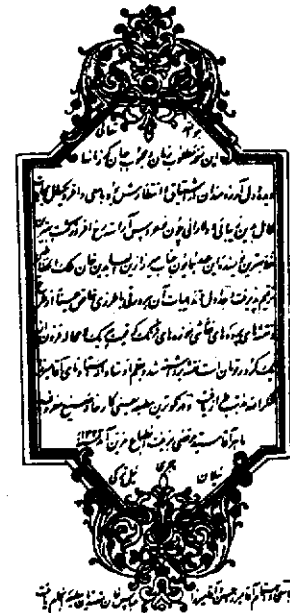
بهتر از هر کس متوجه این نکته شده است که برای استفاده از یک کتیبه چندسطری تا اصفهان و قزوین رفته و چربۀ آنها را برداشته و تا آخر عمر مونس خود ساخته و از روی آنها مشق کرده است.

اظهار نظرهایی از این قبیل که بالای دست کلهر نیامده است یا اینکه اختصاصات شیوۀ بی نظیر او چنین است، دایره‌ها چه شده است، مذات در این شیوه چنان است، موضوع و دلیل برتری این شیوه امر آموزش و نتیجۀ سریع است، نیاز زمان است، سرعت در نوشتن مطرح است، امپرسیون است چه هست، فلان هست و...

همۀ اینها بنظر بنده سخن ناصواب می نماید و بیان مطالبی از این گونه برای اهمیت بخشیدن به سهل انگاریها توجیهی ناموجه است.

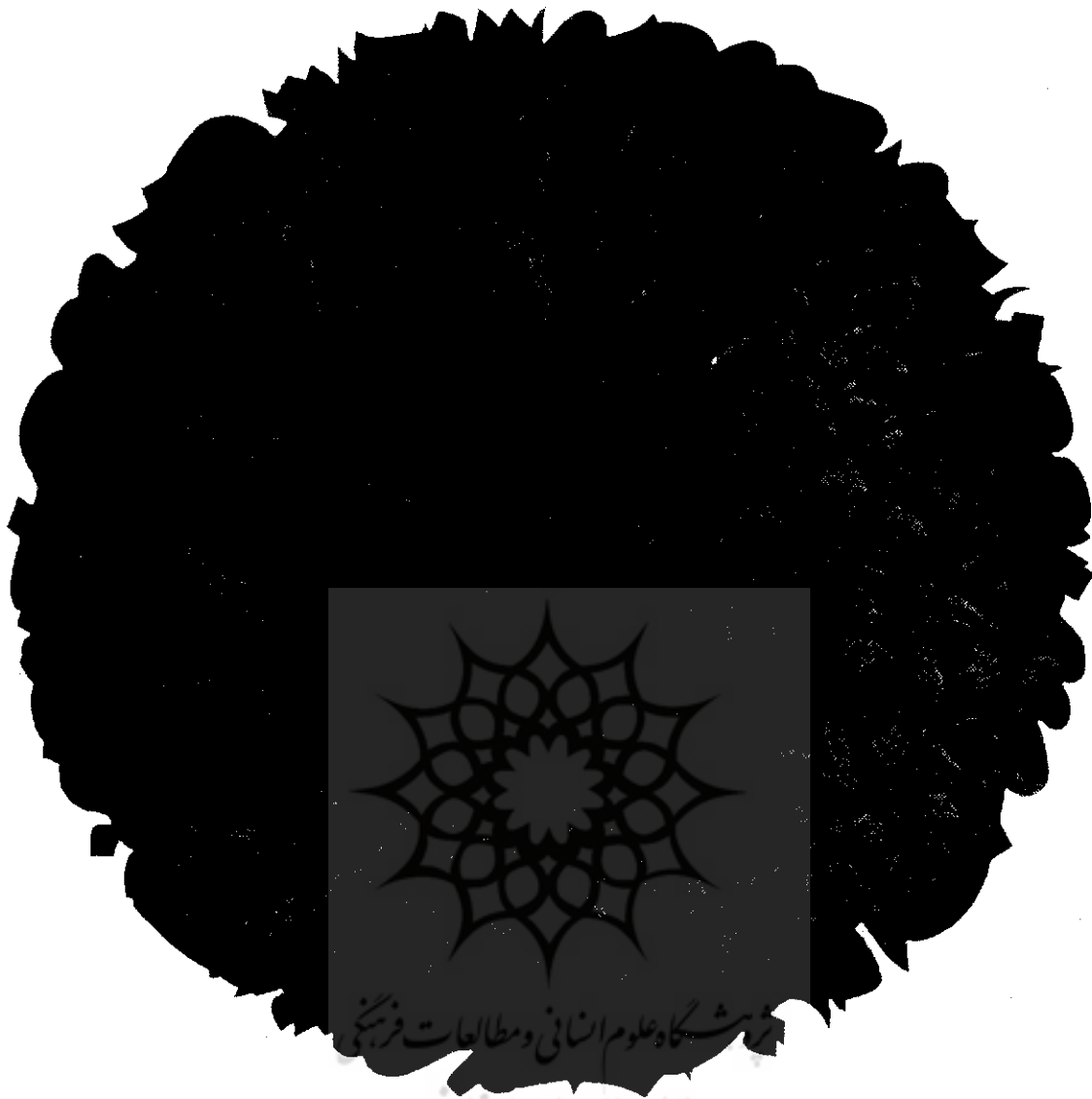
سخن و رفتار ناصواب اگر لشگری هم به تأیید و به دنبال داشته باشد، ناصواب است.

از سر لطف مرا ببخشید. با وجود آنکه مطلب را به اختصار شروع کردم اما سخن به درازا انجامید. و نیز دلم نمی آمد بدین شکل قضیه را بشکافم. گفته ام و دیگر گذشته است خودم را به خدا می سپارم.



ملک الخطاطین قزوینی مشهورترین شاگرد و پیرو میرزای کلهر.

نمونه‌ای از سیاه‌مشق — دوره قاجاریه.



مجموعه گل واژه‌ها - نقاشی رنگ و روغن روی بوم - ۸۰ × ۸۰ سانتی متر.

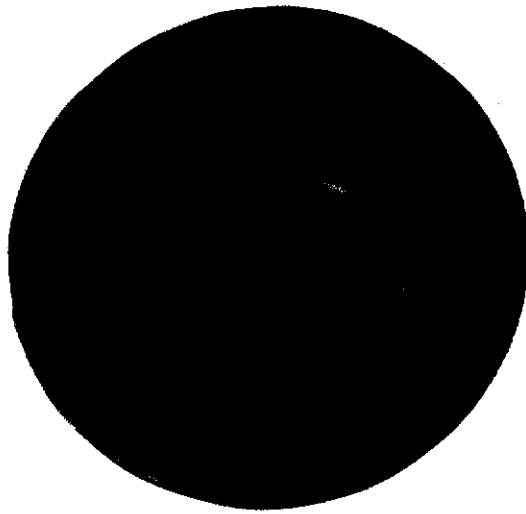
آنها چیزهای قابل توجهی نبوده است و خیال نمی‌کنم گفتنش به دردسر مطالعه‌اش بیارزد. آن چند کلمه‌ای هم که راجع به شرح حال جسارت شد به علت چند نکته تریبیتی و تذکر بخود و ادای دین بود که مُصَوِّع شدم. وگرنه، ما نباید خود را قابل این حرفها بدانیم.

فقط دو کلمه از باب توضیح عرض می‌کنم: از

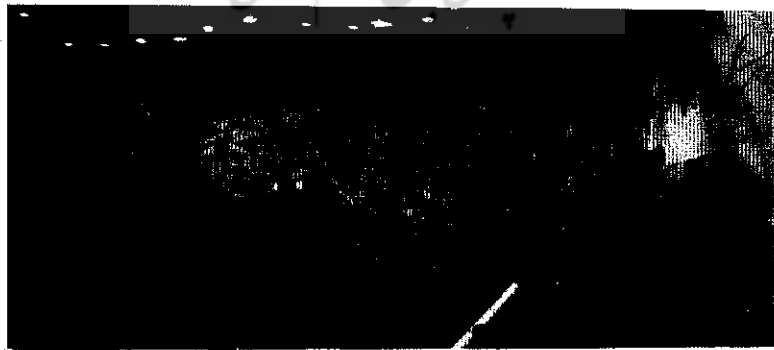
\* در انتهای شرح حال خودتان راجع به فعالیت‌های هنری و نقاشی‌خط و نمایشگاه‌های جنبی و نظایر آن صحبتی نشد. و به خصوص در این مدت زمان که شما کمتر در محافل و مجامع هنری حضور داشته‌اید چه تلاش و فعالیت‌هایی در زمینه خوشنویسی و خط داشته‌اید؟



نقطة سیاهی، سال ۱۳۸۵، رنگ و روشن روی بوم، ۸۳×۱۲۵ سانتی متر، ۱۳۶۴.



پروژه  
شماره علوم انسانی و مطالعات  
ژانر علم علوم انسانی



توسعه از میان سالار و انبیا، الهیات، دانشگاه تهران  
۱۳۸۷

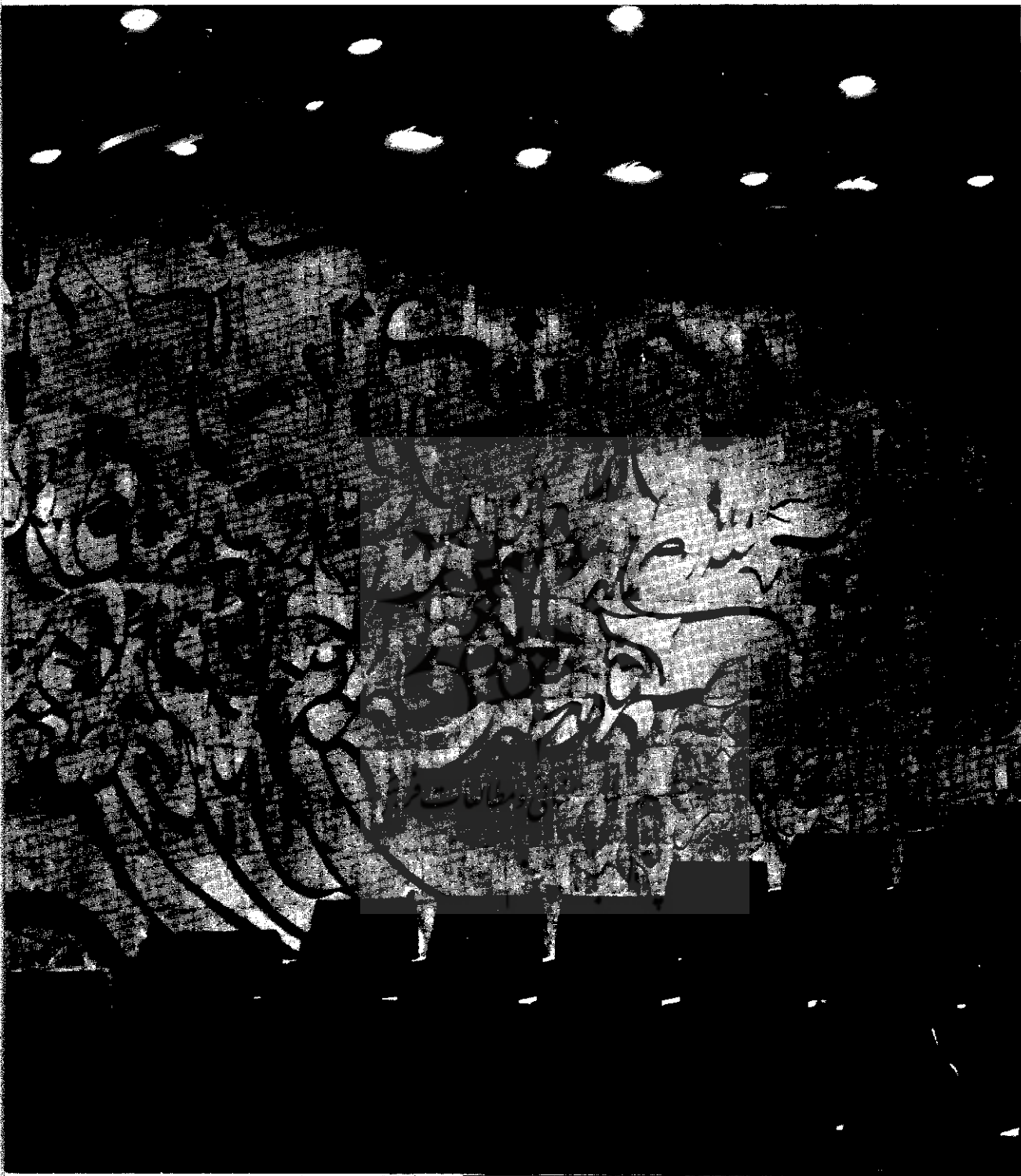
«خط» برای انتقال معنی و بیان ادبی و کاربرد تزئینی، هنرمندان صدها سال است بهره‌ها گرفته‌اند. بنده به طبیعت آن عالم جوانی خیلی به این هنر عشق می‌ورزیدم. «خط نوشته» جدای از ظاهر علامتی آن به عنوان وسیلهٔ زبان، یک نوع امکان کاربرد تصویری هم برایم فراهم کرد. دیدم برای حدیث نفس هم راه را بر من می‌گشاید. بالاخره به یک نوع کاربرد خصوصی‌تری دست یافتم. تاکنون هر چه بیشتر دقت و کارمی‌کنم، بر کار بُردهای متنوع و فراوان این هنر شریف بیشتر مطمئن

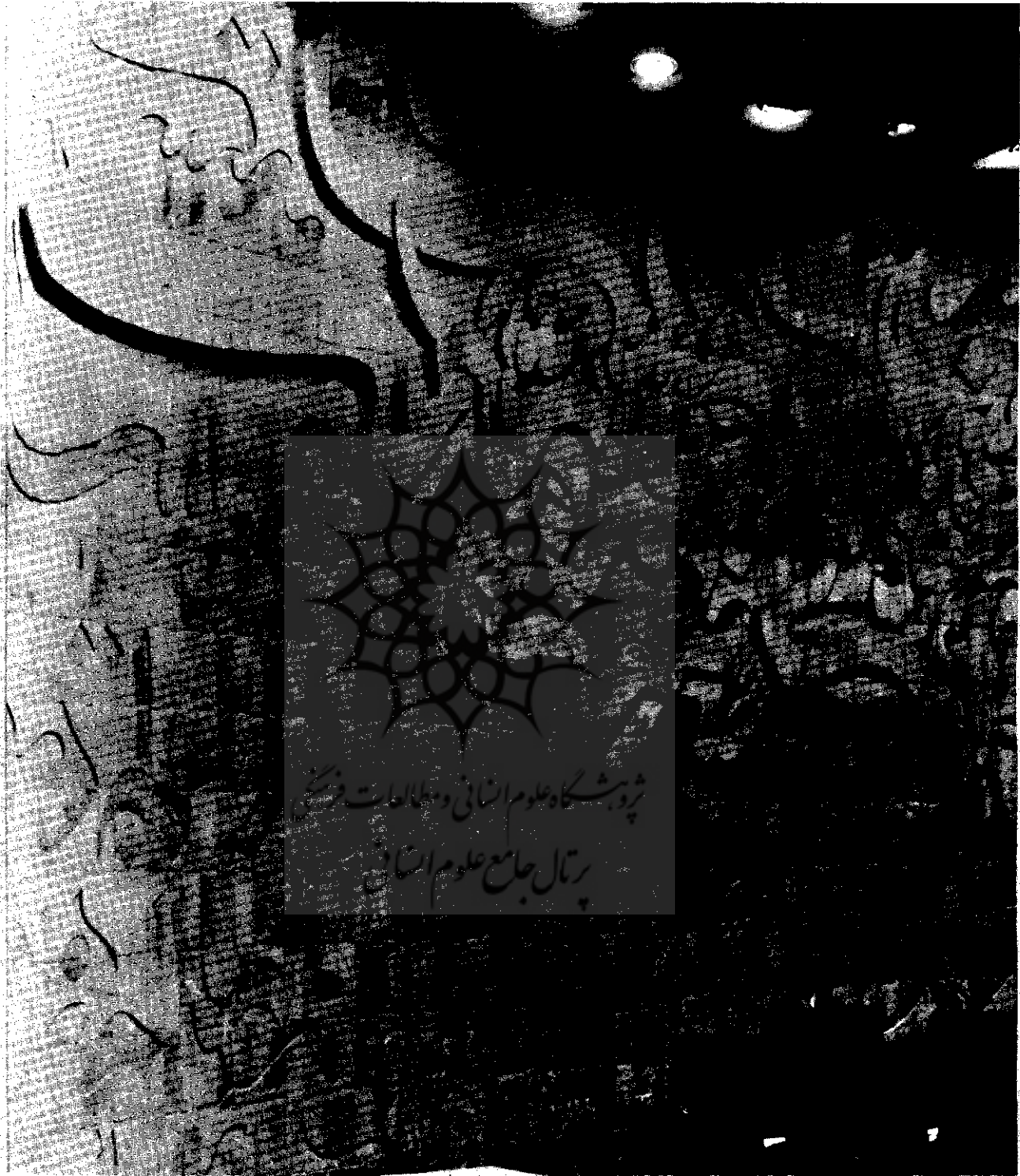
می‌شوم. اینجوری است که خیال می‌کنم باید رازهایی در آن نهفته باشد.

حیفم آمده بود، از بس که سرمان را انداخته بودیم پایین و کارت و یزیت و سرنسخه و عناوین مطالب مجلات یا برای دستمال کاغذی یا جعبهٔ جوراب و عروسک خطاطی کرده بودیم. هنرمندان اصیل و باارزش در اینجا به خصوص و سراسر دنیا برداشتهای متفاوتی با خط نوشته داشته‌دارند. هر کس بنا به تربیت و فرهنگ و تمایلات شخصی و زمینه‌های

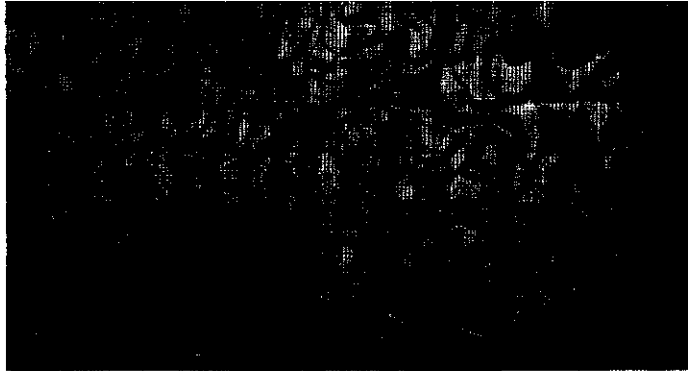








پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی



قسمتی از آجرهای نصب شده روی دیوار شرقی.



پروژه نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

مراحل کار بر روی شفاها - قبل از پختن.



مراحل کار بر روی شفاها - قبل از پختن.

نقش برجسته‌هایی ساختم، بدم نیامد. خیلی ذهنم را بکار سپردم. در آن کارها کوشش کردم معنی ادبی «نوشته»‌ها را که از منطق الطیر عطار انتخاب کرده بودم به زبان تصویری ترجمه و تبدیل کنم.

غیراز آن‌ها که عادت به زبان ادبی نوشته دارند و حوصلهٔ معما حل کردن را ندارند یا نظر خود را صائب می‌دانند و پابرجا هم هستند و مخالف اینجور کوشش‌ها و کلنجار رفتنها، بین عده‌ای دیگر از اهل بصیرت با بصیرت کمتر مخالفت شد. بهرحال مقدار موفقیت را به دُرستی نمی‌دانم، اما مقدار و کیفیت کوشش در تحصیل و انتقال آن معنی را یاد نمی‌رود. در به انجام رساندن آن کارها استادان گرامی و عزیز و ماهر کارگاه سفالگری وزارت فرهنگ و آموزش عالی (وزارت فرهنگ و هنر آن روزها) در تهیه، ساخت و پرداخت آجرها، لعاب زدن، پختن و نصب آنها خیلی مرا یاری کردند. بجهت اینکه قبلاً فرصت نشده بود، اینجا اجازه می‌خواهم بنده از زحمات و همکاری همهٔ آنها تشکر و قدردانی نمایم که بدون آن دل سپردن‌ها کار بدین مرتبی و دقت و نظافت انجام نمی‌شد.

در سالهای اخیر هم، چون کار بدرد خوری از دستم بر نمی‌آمد دست و پاگیر هم نشدم تا مبادا «میدانی» را اشغال کرده باشم! بیشتر در خانه بودم. چندصفحه چیز خواندم. مقداری برای اینکه دستم راه بیفتد — بی‌ثمر — کاغذها را سیاه کردم. از جمله علاقه پیدا کردم «قلم محقق و ریحان» را مقداری کار کنم. حدود چهارصدسال است کمتر بطرف آن رفته‌اند. این شیوه، با وجود آنکه از ظاهر آن بنظر می‌رسد با «قلم نستعلیق» خودمان بکلی متفاوت است، اما به گمان حقیر از نظر زیباشناختی و به خصوص شخصیت صریح و ظرایف نهفته در آن شباهت حیرت‌انگیزی به این قلم ایرانی دارد و سهل و ممتنع می‌نماید.

بهرحال مشغول آن هستم و یک مقدار خورده کاریهای دیگر. سرتان را درد آوردم.



انفعالی خود با آن به نوعی برخورد کرده است. سهمی هم که برای حقیر رقم زده شده است اینهاست که ملاحظه می‌فرمایید. نمایشگاهها و جایزه‌ها و مصاحبت‌ها هم اگرچه تأییدی بود، اما بنده یادگرفته‌ام خیلی بدانها دلخوش نباشم. بالاخره آدم که پا به سن می‌گذارد، اگر چه به امروز و آینده فکر می‌کند، اما روزهایی هم فرصت می‌یابد به گذشته‌اش باز گردد — خصوصاً اگر با هنری سروکار داشته باشد که اصلاً متصل به گذشته است.

حالا که می‌فرمائید توی آنها از کار دانشکدهٔ الهیات که برای تالار خطابه و نمازخانه‌های آن با خط